

رایس : ما ان جی او نیستیم



کاخ سفید: قبول تعهد در مورد این کودک، گزینه های آمریکا در موارد بعدی، را محدود میکند. خوان مین، 3 ساله، یکی از قربانیان نسل سوم ماده نارنجی در تخت بیمارستانی در شهر هوشی مین. عکس از آسوشیتدپرس بقیه در صفحه 8

آمریکا: رزمایش اسرائیل ظاهرا علیه ایران بود ماجرای جوی های نظامی در اطراف ایران

بقیه در صفحه 6

گفت و گوی محمود صالحی باشهرگان

بقیه در صفحه 11

بیانیه دانشجویان سوسیالیست

پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و

مباحثات اخیر در چپ دانشجویی بقیه در صفحه 12

* دیدگاه *

نگهبان عبوس رنج خویشیم (در حاشیه ی حوادث دانشگاه زنجان)

هژیر پلاسچی

وقتی در گفتگوی یکی از دانشجویان دانشگاه زنجان با رادیو برابری، روایت جمعیتی چند صد نفری را شنیدم که در هنگامه ی برپایی جشن سازش در سالن ورزش، سرخورده و مغمو پست درهای سالن ایستادند و برخی از ایشان به گریه نشستند، خاطره ی تلخ و جانکاه در پیش چشماتم جان گرفت. بقیه در صفحه 15

نگاهی به اوضاع سیاسی ایران

رادیو همبستگی با رفیق ما محمد رضا شالگونی گفتگونی پیرامون وضعیت رژیم ایران، موقعیت جریانهای اپوزیسیون و جایگاه جنبش های اجتماعی داشته که بر آمد نوشتاری آنرا در.. بقیه در صفحه 2

کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه

اعضای هیات موسس اولین سندیکای کارگری خود را تأیید کردند. بقیه در صفحه 13

مصاحبه با خاتم دارابی (سخنگوی کمیته پیگیری)

در خصوص کمپین حمایت از

کارگران شرکت طرح نیشکر هفته تپه

گزارش اجمالی در خصوص کارگران شرکت طرح نیشکر هفته تپه بقیه در صفحه 7

پرده بکارت، غنیمتی در چنگ مردان!



بقیه در صفحه 10

* دیدگاه *

لغوکارخانگی یا پرداخت دستمزد به آن؟

سعید سهرابی

در اینکه مقوله کار خانگی، موضوع جنبش کارگری و زنان قرار بگیرد تنها می توان علامت تعمیق این جنبشها و مکانیسم های همبستگی ارتباط هرچه بیشتر آنها را دید. این پارامتر است برای سطح و رشد این جنبشها. هیچ مکانیسم زنده ای به اندازه این موضوع نمی تواند جنبش زنان و بطور کلی جنبش آزادیخواهانه رابه جنبش کارگری مربوط سازد یا رابطه این جنبشها را عیان کند. بقیه در صفحه 14

نگاهی به اوضاع سیاسی ایران

راديو همبستگی با رفيق ما محمد رضا شالگونی گفتگونی پيرامون وضعیت رژيم ايران، موقعیت جريانهای اپوزیسیون و جایگاه جنبش های اجتماعی داشته که بر آمد نوشتاری آنرا در زیر می خوانید:

همبستگی: باز هم نگاهی می اندازیم به اوضاع و احوال سیاسی ایران در گفتگو با محمد رضا شالگونی، وضعیت رژيم اسلامی، موقعیت اپوزیسیون و جایگاه جنبش های اجتماعی؛ و چه نباید کردها! در شرایط کنونی بین المللی. آقای شالگونی سلام و روز شما به خیر!

شالگونی: سلام عرض می کنم و امیدوارم که سرحال باشید و سلام عرض می کنم خدمت شنوندگان عزیز راديو همبستگی و همه ی همکاران این راديو.

همبستگی: قبل از اینکه گفتگو با شما را آغاز کنیم، در باره افشاگری عباس پایزدار و دستگیری سریع وی صحبت می کردیم. حتی مقامات دولت احمدی نژاد هم هر گونه ارتباط با او را تکذیب کردند.

اجازه می خواهم که از همین موضوع شروع کنیم که چرا افشاگری در مورد چنین موضوعی، چنان واکنش سریعی را بدنبال دارد و اساساً چرا افشاگری در این شرایط صورت گرفته.

شالگونی: من فکر می کنم که در سیستم جمهوری اسلامی این طبیعی است و فساد یک چیز نهادی شده است. مساله این نیست که چند نفری اینکاره باشند. توجه داشته باشید که این حرکت سیستم خاص ایدئولوژیک - مذهبی است که یک عده ای را یا یک گروه اجتماعی را در یک جایگاه ویژه نشانده است، حتی از نظر حقوقی و قانونی. مثلاً ببینید اختیاراتی که آخوندها در این سیستم دارند- از رهبری بگیرند تا امام جمعه های شهرهای مختلف - چیز کمی نیست و خوب ما مایه ازاء اجتماعی دارد و در همه جا دایره های ایدئولوژیک وجود دارد و در همه جا "نماینده های" ولی فقیه حضور دارند. خوب اینها موجودات دو پا هستند و بالاخره منافی دارند.

آیا آنها از این فرصت ها استفاده می کنند یا نه؟ از قبل آنها کسانی هم که زیر حمایتشان هستند استفاده می کنند یا نه؟ بله! قطعاً! استفاده می کنند.

اصولاً در هر سیستم دیکتاتوری طبیعی است که فساد ذاتی این سیستم است. در جانی که فرمانروا بر فراز قانون باشد و در جانی که آزادی اطلاعات وجود نداشته باشد، اساساً فساد طبیعی است و اساساً گریز ناپذیر است. و حالا وای بحال آن کشوری که گرفتار یک رژیم شده باشد که علاوه بر این، رسماً و قانوناً آماده باشد و یک گروه اجتماعی را بیک منزلت ویژه نشانده باشد. مثلاً ما در گذشته طولانی کشورمان شکل پادشاهی داشتیم و خوب اطرافیان سلطان از همه مجازات ها و تفتیش ها و حتی بعد از انقلاب مشروطه معاف بودند. اما حالا همان سلطنت گسترش پیدا کرده، اشاعه پیدا کرده و عده بسیار زیادی از سلاطین وجود دارند. مثلاً تصادفی نیست که مردم به واعظ طیبی رسماً می گویند شاه خراسان و واقعاً هم هست. کسیکه آستان قدس رضوی را در کنترل دارد- خوب البته نه به تنهایی که با اجازه ولی فقیه- خوب واقعاً هم می تواند شاه خراسان باشد. یا آنهایی که در جاهای حساس هستند و مثلاً شورای نگهبانی که نگهبان قانون اساسی است، می تواند حق و ناحق کند و یکدفعه قانون اساسی را اصلاً زیر و رو کند و بدیهی ترین اصول آنرا- آتهم در جانی که خودش بعنوان نگهبان قانون اساسی و شریعت مشروعی دارد- بهم بزند و مثلاً اصل 44 را که می گوید کلیدی ترین بخش های اقتصاد در کنترل بخش عمومی هستند، با یک نشست و برخاست و تفسیر خود در آوردی تغییر می دهند. آنها حتی قانون اساسی خودشان را رعایت نمی کنند و درست عکس آنرا معرفی می کنند.

خوب حالا وقتی اصل 44 قانون اساسی می شود اصل خصوصی سازی، خوب طبیعی است که آنها در این تغییر منافی دارند. مثلاً همین که آقای پایزدار گفته که آقای یزدی چه کرده یا امامی کاشانی چکار کرده است، خوب اینها چیزهای خیلی عجیبی نیستند. از قبل هم می دانستیم که چنین چیزهایی وجود دارد، منتهی این بار از طرف یکی از افرادی که دست اندر کار بوده و مسئول تحقیق قوه قضائیه بوده، این مسائل افشاء شده و جالب بودنش در اینجا است.

پرسیدید که چرا حالا؟ من فکر می کنم که حالا در آمد نفت بالا رفته و توجه داشته باشید خصوصی سازیهای در جریان است. این خصوصی سازیها بایستی بهر حال و بطرق مختلف به جیب زده شود. من یادم است آتموقعی که مساله شوروی پیش آمد و "پروستاریکا" و غیره بعداً به تناقض کشیده شد و عده ای زیر نام "دموکرات" بلند شدند و خواستند

اموال عمومی را خصوصی کنند، یکی از جامعه شناس های شوروی سابق در آنجا مطرح کرد که اختلافی که بین آنها هست اینست که دایره خصوصی سازی چه کسانی را در بر بگیرد؟ آیا فقط آنهایی را که بوروکراتهای حزبی سطح بالا هستند؟ یا کسانی هم که از جریانهای مقابل باشند را در بر بگیرد؟ بحث بر سر این نبود که آینده اش چطور باشد. جالب است که خود او از تنورسین های "پروستاریکا" هم بود که این مساله را رسماً مطرح می کرد. در اینجا هم مساله اینست که یک جریانی می گوید که خصوصی سازی نکنید و بنام

"عدالت" و غیره کارهایی می کند و جریان دیگری علناً از خصوصی سازی دفاع می کند و می گوید که باید هر چه سریعتر اینکار بشود چون دولت حرکت را کند می کند. خوب معلوم است که در این لحظات حساس یکعده ای در آن بالاها که می دانند اوضاع حساس است، به دست و پا افتاده اند که هر چه بیشتر زیر عیابشان بکشند. این خیلی روشن است و فکر می کنم که در این لحظه وضعیت در این رابطه هاست.

همبستگی: شما فکر می کنید که جمهوری اسلامی اکنون نسبت به سالهای گذشته قوی تر شده؟

شالگونی: قوی تر شدن را باید در رابطه با مردم دید. حکومتی قوی است که وقتی به مردم مراجعه می کند، از آن حمایت شود. جمهوری اسلامی آن شرایط را ندارد و به لحاظی حتی شکننده تر شده. توجه داشته باشید حالا و بنا به اعتراف خود بانک مرکزی سیستم، نرخ تورم 25% است.

این تازه با دست کاریها نیست که کرده اند. مثلاً می گویند که مسکن را از سید کالانی که روی آن تورم را محاسبه می کنند، بیرون آورده اند. و حال آنکه در خیلی از شهرها ی کشور که بخش بزرگ جمعیت زندگی می کنند، اگر مسکن را بر دارید در واقع 50% هزینه خاتوار را کنار گذاشته اید.

بنابراین است که شکننده بودن چیز کمی نیست. با توجه به بحران غذایی و شکننده بودن رژیم در رابطه با مساله کشاورزی، کلیدی بودن آن مهم می شود. همین الان می ببینید که اینها بعد از مدتها متوجه شدند که بالاخره بایستی مساله سوبسید به بنزین را متوقف یا محدود کنند. واقعیت اینست که سوبسیدی که به بنزین می دهند بیشتر از مجموعه سوبسیدی است که به مواد کلیدی مورد مصرف مردم می دادند. چطور شده که اینها در تمام دوره بعد از جنگ بفکر این نیفتادند که پالایشگاهها را که در نتیجه جنگ ضربه دیدند گسترش دهند؟ علت اش خیلی روشن است. یک عده ای از طریق واردات بنزین بیک کشوری که یکی از بزرگترین صادر کنندگان نفت هست، به دنیای مبهم و لیزی رفته اند که خیلی چیزها را می شود خورد. تمام آخوندها و آخوند زاده ها راحت در آنجا می توانند کارهایی بکنند. هفده هژده سال از جنگ گذشته و اینها همچنان ایستاده اند که به بنزین سوبسید بدهند. بنابراین اعتراف خودشان سال گذشته 9 میلیارد دلار سوبسید بنزین داده اند که خوب هزینه کمی نیست.

همبستگی: خوب باتوجه به چندین برابر شدن در آمد نفت، قدرت اقتصادی رژیم افزایش یافته

شالگونی: بله! ولی توجه داشته باشید که یک اقتصاد داریم و یک مالیه داریم. مخصوصاً در اقتصادهای نفتی تمایز بین ایندو خیلی مهم است. یک مثال عمومی می زنم. مالیه در آمریکا چیز بسیار عظیمی است ولی حالا همین مالیه مشکل اقتصادی آمریکا شده و خوب همین را بیاورید به ویرانه های شرق و در دنیای سوم در نظر بگیرید. مالیه برای آن اقتصاد غول آسای آمریکا مساله ساز شده. یعنی مساله مالیه، "هچواندها" و حقه بازیهای مالی باعث شده که در واقع سیلی آمده و تمام سطح اقتصاد را گرفته و مردم مجبورند خانه و زندگی شان را از میان این سیل بیرون بکشند. فکرش را بکنید که این در اقتصاد چه می کند.

ما یک تجربه ای در دهه پنجاه داشته ایم که بعد از چهار برابر شدن درآمد نفت، اساساً یکی از دلایل در هم شکستن رژیم شاهنشاهی این بود که رژیم یکدفعه به درآمدهای عظیمی دست یافت و شروع کرد به سگ خور کردن یا ملاحور کردن - هر آنچه که در اصطلاح مردم است - این درآمدها تحت عنوان اینکه پروژ هانی را راه می اندازد. خیلی از این پروژ ه ها اصلاً حقه بازی بودند و حتی بعداً خود بازرسی شاهنشاهی نشان داد که اینها حقه بازی هستند. در همان دوره وقتی دیدند که نمی توانند با این وضع ادامه بدهند، خواستند ترمز کنند و کمی جلوی آنرا بگیرند، یکدفعه بحران ها شروع شد و رژیم تعادلش را از دست داد. بنابراین یک اقتصاد داریم و یک مالیه داریم. در سیستمی که بخش بزرگی از بودجه کشور و بخش بزرگی از تولید ناخالص ملی کشور را درآمد نفت

تشکیل می دهد، به مالیه بایستی با یک دید کاملاً متمایزی نگاه کرد. از لحاظ مالی وضع رژیم بسیار محکم است ولی از لحاظ اقتصادی وضع رژیم شکننده است. جز گندم که تا حدی کشور خودکفا شده در مورد بقیه مواد غذایی کشور بشدت شکننده است. در حالیکه ایران با جمعیتی که دارد نسبت به مساحت اش و زمین های زیر کشت اش، کشوری نیست که از نبود امکانات کشاورزی اش رنج ببرد. منتهی از نظر کشاورزی یک کشور عقب مانده است. خوب! برای این مساله فکری نشده و در بحرانی که پیش آمده و خود این بحران غذایی که با مالیه - فاینانس-ارتباط دارد، طبیعی است که رژیم شکننده تر خواهد شد. اگر مجموعه اینها را در نظر بگیرید، از یک نظر رژیم شکننده شده، منتهی از جهات دیگری در نتیجه بازیهای که آمریکا در منطقه راه انداخته واقعیت اینست که جمهوری اسلامی تقویت شده. از نظر بین المللی هیچوقت هیچ دولتی در ایران اینقدر نفوذ نداشته.

همبستگی: شما می گویند آمریکا جمهوری اسلامی را تقویت کرده ولی بهر حال اینها در مقابل هم قرار دارند. چگونه؟

شالگونی: دقیقاً همینطوری است. ببینید! آمریکا طرح هانی را خواسته است اجراء کند، که کنار گوش ما در عراق و لبنان و فلسطین است. مخصوصاً بعد از یازده سپتامبر این مساله شدت پیدا کرد. واقعیت اینست که قبل از یازده سپتامبر مساله بنیاد گرانی اسلامی وحشی موقیعت جمهوری اسلامی خیلی ضعیف تر شده بود و در بین حتی مسلمان ها. ولی وقتی آمریکا تعرض اش را شروع کرد و اینرا فرصتی دانست برای اینکه همان طرح های دور و درازی را که از قبل داشت اجرا کند، افکار عمومی عرب در خاور میانه و سایر کشورهای عربی و دنیای اسلام بر انگیزته شد. و در این فرصت جمهوری اسلامی که خودش یکی از طرف های تهاجم آمریکا بود، باخطر اینکه راهی جز ایستادن نداشت - نه اینکه می خواست بایستد که در هر جا که فرصت شد و خدمتش را قبول کردند، همکاری کرد. در افغانستان، عراق و تاجیکستان - و اساساً محبور بود بایستد چون موجودیتش در خطر بود و آمریکا موجودیتش را مطالبه می کرد و جمهوری اسلامی یکی از حکومت هانی بود که در آن تغییر رژیم را می خواستند.

بنابراین طرح آمریکا شکست خورد. تهاجم گسترده ای را شروع کرد و شکست خورد و با فاجعه ی بزرگی روبرو شد. اینها باعث شد که " دشمن دشمن من دوست من است " محبوبیت و نفوذی پیدا بکند. شکست صدام در عراق باعث شد که شیعه ها پا بگیرند و بخش بزرگی از آنها کسائی بودند که در ایران مورد حمایت جمهوری اسلامی بودند. حالا کسائیکه در عراق متحدان اصلی آمریکا هستند، ضمناً متحدان اصلی جمهوری اسلامی هم هستند. آنچه که تبلیغات آمریکائی می خواهد " جیش المهدی " مقتدی صدر را بزرگترین مانع بداند و ایران را حامی اش، حقیقت غیر این است. اصل متحدین آنها همین " حکیم " و " حزب الدعوه " هستند که متحدان اصلی ایران هم هستند. یا حتی مثلاً جلال طالبانی را در نظر بگیرید: متحد آمریکا بوده در این دوره و در تمام دوره جنگ ایران و عراق متحد ایران هم بوده است.

همبستگی: آقای شالگونی، نکته ای را که شما می گویند در افکار عمومی منطقه است. در افکار عمومی مردم ایران این روند عکس است!

شالگونی: طبیعی است و کاملاً درست می گویند. خیلی از حکومت ها داریم که در داخل کشورشان بشدت منفور هستند و طبیعی است ولی در بین عرب ها و مسلمان ها بشدت مورد حمایت قرار می گیرند. و یا حکومت هانی داریم که در داخل خیلی محبوب هستند و در بیرون حکومتی زیر فشار یا منزوی هستند. موردهای زیاد از این دو نوع حکومت ها داریم. جمهوری اسلامی را آمریکا نجات داده. همین ماجرا ی حمله به ایران، ما اجازه نمی دهیم و همه ی گزینه ها روی میز است، تهدید به حمله و نقشه هانی که رو می شود، مدام گفتن اینکه بخش هانی از ایران را بگیرند و بخش هانی را تجزیه کنند و غیره و غیره، همه اینها باعث می شود که جمهوری اسلامی یک حالت حکومت نظامی اعلام بکند. می بینید که در واقع تمام طرح های نظامی رژیم برای کنترل مردم در صورت یک حادثه است که از طرف آمریکا یا اسرائیل صورت خواهد گرفت. رژیم اینرا می داند که آنها کاری نمی توانند بکنند و اساس کارش اینست که جلوی شورش های داخلی را بگیرد. مثلاً فرمانده سپاه پاسداران را عوض می کنند و کسی را بجایش می آورند که خودشان می گویند متخصص جنگ های نامنقارن است - یعنی جنگ های پراکنده برای مقابله با شورش ها. تمام مانورهای سپاه را در نظر بگیرید که منوجه شهر های بزرگ است.

یاهمین احمدی نژاد و روی کار آمدنش و قدرت گرفتیش و حتی زرنگی های این جناح را برای منزوی کردن مخالفان داخلی اش، چگونه می شود توضیح داد؟ جز با همین ماجرائی که آمریکا راه انداخته؟ البته در داخل کشور هم در مسابقه ای که در گرفته، آن " اصلاح طلبانی " که بودند و می گفتند حکومت کمتر ولایتی باشد و برای خودشان درد هانی داشتند که مردم بر آن سوار می شدند، حالا به یک نوحافظه کارانی تبدیل شده اند که در اقتصاد از آن یکی ها بدتر و سریعتر می روند. بنابراین از یک نظر در بالا و در سیستم حکومتی و در سیاست مشروع - یا باصلاح قانونی- کشورجانی وجود ندارد که مردم از آن استفاده کنند و نارضایتی شان را بیان کنند. پس چنین بنظر می رسد که ظاهراً مردم، اپوزیسیون و جنبش ها از قدرشان، از حجم شان، از قدرتشان کاسته شده و حال آنکه اینطور نیست و عمق پیدا می کند. این می تواند حادثه ای باشد که چیزهای دیگری بیبار بیآورد.

همبستگی: آقای شالگونی از وضعیت رژیم گفتیم، حالا به وضعیت و موقعیت اپوزیسیون و بعد هم به جایگاه جنبش های اجتماعی می پردازیم. من پرسیدم که آیا موقعیت رژیم اسلامی محکم تر شده، تقویت شده یا شکننده تر شده؟ شما گفتید شکننده تر شده. حالا در مورد اپوزیسیون چه فکری کنید؟

فکر نمی کنید که اپوزیسیون بیش از هر زمان پراکنده و فرسوده است؟
شالگونی: همینطور که می گویند پراکنده و فرسوده است، منتهی باید توجه داشته باشیید که دو اتفاق افتاده است. یکی اینکه آن اصلاح طلبانی که سپر حرکت در داخل حکومت شده بودند و مردم از امکانات و ارتباطات تبلیغاتی و تشکیلاتی آنها استفاده می کردند که نارضایتی هایشان را بیان بکنند. در واقع مردم می دانستند که با آنها نیستند و در دوم خرداد که مردم دنبال خاتمی افتادند، معلوم بود که چه می خواهند و بعد هم روشن شد که چه می خواستند - و این یک واقعیت است که از آن امکانات استفاده کردند، حالا آنها در هم شکسته اند. پس اولین اتفاق اینست که خود اصلاح طلبان حکومتی نشان دادند که توانایی بهره برداری ندارند تا بهتر بگویم خود آنها از پایه ای که می توانست تقویت شان کند وحشت داشتند و بنابراین است که آن پایه را فروختند و جز این راهی نداشتند. اتفاق دیگری که افتاده این است که در ایران سیاست سه جانبه ای بوجود آمده. یک طرفش مردم اند، یک طرف اش رژیم جمهوری اسلامیست و طرف دیگرش خطر مداخله خارجیتست. اپوزیسیونی که هست در واقع تقسیم شده بین اینکه آیا هدف عمده مقابله با خارج است؟ هدف عمده مقابله با داخل است؟ یا با هر دو بایستی مقابله شود؟ می بینیم که بعضی از مبارزان که نمی شود مبارزه شان را با این رژیم انکار کرد، بعضی وقت ها حرف هانی می زنند که خوب باعث تاسف می شود. یا به طرف داری از آمریکا یا بیک نحوی جانبداری از رژیم و عمده کردن خطر خارجی که فعلاً مهم است و در مقابل آنها به اینان چیزی نگفت و فعلاً فقیله را پانین کشید.

این دو عامل یعنی در هم شکستن اصلاح طلبان حکومتی و دوم وارد شدن خطر مداخله آمریکا، صفوف اپوزیسیون را از آنطور که بود بهم ریخته و یک آرایش جدیدی دارد یا می گیرد.

همبستگی: قبلاً هم اپوزیسیون متحد نبود!

شالگونی: متحد نبود ولی سیاست خیلی روشن این بود که مقابله با رژیم برجسته بود. حالا از آنهانی که در داخل هستند، عده ای در مقابل با رژیم یکمقدار احتیاط می کند و عده دیگری بطرف آمریکا کشیده می شوند که خوب هر دو اینها موجب مصیبت هانی می شود. خود این ماجرا پدیده ایست که در سالهای اخیر اتفاق افتاده، یعنی از زمانی که مداخلات آمریکا خیلی برجسته تر شد و خطرش بالای سر ایران چرخ می زند. این برجسته شدن خطر، شکاف و تقسیم و پراکندگی ای در صوف اپوزیسیون سیاسی - جریان های مختلف سیاسی از راست گرفته تا چپ - بوجود آورد. بنظر من اینرابایستی مورد توجه قرار داد، منتهی یک جریاتی یا تغییر آرایشی اتفاق می افتد که این تغییر آرایش با یک سوت زدن اتفاق نمی افتد. طبیعی است که بتدریج بایستی صفوف روشن شود، مردم خواهند دانست که چه می گویند، حرکت ها بنظر من عمقی تر می شوند. مثلاً کالیفست که یک حادثه ای مثل شورش های فقر در شهر های بزرگ در اوایل هزار و سیصد و هفتاد یعنی اواخر دور دوم رفسنجانی اتفاق بیافتد تا اینکه معلوم شود اینبار به کجا خواهد رفت! بنظر من بسرعت می تواند حوادث را بهم بریزد.

همبستگی: خوب! حالا در حالیکه گرانی بیداد می کند، تورم افسار گسیخته، مردم ناراضی اند و حرکت های اعتراضی مردم تقریباً همه روزه صورت می گیرد و این روزها خبرهای اعتراضات مردم علیه افزایش

قیمت ها و گرانی حتی در مطبوعات رژیم چاپ می شود، چرا این اعتراضات بیک دستاورد تثبیت شده ای نمی انجامند؟ برای مثال تشکل های صنفی یا هم زمانی و سراسری بودن این حرکت ها با خواست ها و مطالبات مشترک؟

شالگونی : واقعیت اینست که رژیم از یک طرف از فرصت ها استفاده کرده و دیگر که ما در حالت حکومت نظامی بسر می بریم . خود حکومت احمدی نژاد بیان این حکومت نظامی است . در حالیکه همه ی دنیا متوجه اند و هر کس که از جانی جز کاتال های جمهوری اسلامی خیر بشنود، می داند که مساله محاصره اقتصادی ایران چقدر بر مردم و کشور فشار می آورد ، خود جمهوری بطور رسمی اینرا حاشا می کند . فقط این اواخر بود که آقای احمدی نژاد در یکی از سفرهای استانی اش - گویا سفر چهار محل بختیاری بود- از فشار محاصره اقتصادی صحبت کرد. قبلاً می گفتند که اصلاً این نعمتی است . اگر اینها را در نظر بگیرید، ما در یک حکومت نظامی بسر می بریم و سعی می کنند که کاتال های رسمی را ببندند و مردم بی خیر باشند . مثلاً آژانس بین المللی یک ارزیابی می دهد و درست صد و هشتاد درجه مخالف آن را تفسیر های رژیم بگوش مردم می رسانند . نه اینکه مردم از واقعیت اطلاع ندارند که حالا کاتال ها آنقدر زیاد است که مطلع می شوند.

همبستگی : خوب سرکوب که همیشه بوده، سنوآل من این بود که چرا حرکت ها به یک دستاورد تثبیت شده ای نمی انجامند؟ سرکوب که از اول جمهوری اسلامی بوده است؟

شالگونی : فکر میکنم که شرایط یکپارچه شدن حکومتی ها و ضعیف تر شدن اصلاح طلبان حکومتی، سرکوب را بیشتر کرده است. حقیقت اینست که سرکوب حالا، از گذشته و مثلاً دوره خاتمی محکمتر است. ولی عامل دیگری که هست، اینست که حرکت ها و عمقی تر شدن خواست ها، دستاوردهایی دارد. منتهی دستاوردها با توجه به شرایط دشواری که در آن هستیم به کندی به پیش میروند. مثلاً آیا دستاورد از این بزرگتر میشود دید، که اگر همین الان از زنان ایران، برای برابری زن و مرد تظاهرات میکنند، اتحادیه هانی - نه اینکه فقط فعالین کارگری یا چپ ها - یا سندیکاهانی در حمایت از آنها اعلامیه میدهند؟ مثلاً سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران اعلامیه میدهد و در کنار زنان می ایستد. یا مثلاً اگر اعتصابی در " هفت تپه " میشود، از جاهای مختلف به حمایت از آن حرکت هانی صورت میگیرد. نمیخواهم بگویم اعتصابات حمایتی ، ولی لااقل همدلی هانی صورت میگیرد. یا بخشی از جنبش دانشجویی خودش را در آنجا خلاصه میکند که با جنبش کارگری پیوند بخورد. یا مسئله ملیت های ایران که زیر ستم هستند، فعالین دمکراتیک کشور در عین حالیکه مرز خیلی روشنی پیدا میکنند با آن جریانهایی که میخواهند بازبچه خارجی باشند یا تجزیه راه بیاندازند، دارند از حقوق ملیت ها دفاع میکنند. درهم آمیخته ای اتفاق می افتد. اینها دستاوردهای بزرگی هستند که بنظر من تحولات تاریخی دارد.

همبستگی : اما چرا سازمان یابی، تشکل یابی جنبش های اجتماعی ایران متناسب با کمیت و سطح اعتراضات نیست. گره کار کجاست؟

شالگونی : بنظرم گره کار در پایه اکثریت مردم است. میدانید که در هر جنبش، فعالان سیاسی و فعالان اجتماعی را، اگر یک طرف بگیرید، اینها همیشه عده شان کم است و آنها **نمک جهان** هستند. ولی واقعیت اینست که در هیچ جا، **با حزبی**، با جنبش فعالین و با یک افراد آگاه و پیشتاز، نمیشود حرکت بزرگ انجام داد. ناراضی توده ای گسترده و عمیق هست که میتواند تحولات بزرگ را بوجود بیاورد. من بنظرم میرسد که آن تحولات میروند که نیرو جمع کند. باصطلاح نیروی جنبشی و نیروی شتابش را دارد جمع میکند و ارزیابی ام اینست که، خوب است، منتهی کند پیش میروند. حال سر از کجا بلند خواهد کرد، قابل پیش بینی نیست! ولی تردیدی نیست که در اینجا متوقف شدنی نیست. حرکت بزرگ مردم مساله هست.

همبستگی : تداوم وضعیت کنونی چه تأثیر مثبت و منفی ای روی این جنبش میگذارد؟

شالگونی : خوب از یک نظر، واقعیت اینست که کُند میکند. همان که میگویند سازمانیابی شان کُند است و چرا تشکل ها ارتباطات سراسری ندارند، خوب اینها ساختار و زیر ساخت ارتباطی میخواهد، که معلوم است در سطح سراسری چنین چیزهایی ندارند. رژیم همه جا، فعالین را میگیرد و تکه و پاره میکند. در واقع استراتژی سرکوب رژیم هنوز روی این نیست که حرکت توده ای گسترده را مستقیماً سرکوب کند، بلکه شبکه های ارتباطی آنها را بهم میریزد. این بدان علت است که ما هنوز به مرحله خیزش های بزرگ نرسیده ایم. وقتی خیزش های بزرگ برسد،

رژیم خواه و ناخواه با کل حرکت مردم روبرو خواهد شد و این حادثه خیلی مهمی است.

بنظر من اگر چنین چیزی اتفاق بیافتد، رژیم نمی تواند خیلی راحت تعادلش را حفظ کند و خیلی چیزها عوض باید بشود. ! مخصوصاً توجه داشته باشید، برنامه هانی که رژیم در دست دارد، برنامه هانی هستند که همگی بحران سازند.

همین وارونه سازی " اصل 44 " به شیوه ای پیش میبرد و آتم در کشوری که نفت خیز - " نفتی" - است و در نتیجه انقلاب هم چیزهای بزرگی از دارانیهای کشور، در دست دولت قرار گرفته اند - و حتی بیشتر از آنچه قبلاً بوده اند - و اموال متولیان رژیم قبلی مصادره شده و بدست اینها افتاده، میخواهند همه را خصوصی بکنند. فکرش را بکنید! این حادثه چیز کمی نیست و از همین جا اتفاقاتی خواهد افتاد. میبینیم که خصوصی سازیها هم به چه معناست و چطور "قانون کار" هم معنای خودش را از دست داده است ! همان "قانون کار" که بخاطر آن یک دوره مجبور شدند برای اینکه اعتراض کارگران ایران را بخوابانند، خمی فتوی بدهد که اگر لازم باشد، میشود برای مصلحت نظام، نماز و روزه را بطور موقت تعطیل کرد. حال همان "قانون کار" را که با آن وضع گذرانده بودند، خودشان بی معنا کرده اند. یعنی عملاً معنایی ندارد و نه در کارگاههای کوچک (ایران کشور کارگاههای کوچک است) بلکه در کارگاههای بزرگ نیز اینطور است.

مثلاً شرکت نیشکر هفت تپه را نگاه کنید، یا شرکت واحد اتوبوسرانی تهران را نگاه کنید و یا ایران خودرو را، که اینها شرکت ها و کارگاه هانی هستند که مشمول قانون کار هستند. ولی واقعیت اینست که بطور سیستماتیک کارگر را وادار میکنند که **تو از قانون کار صحبت نکن**.

چیزی من در یک گزارش در مورد مصر خواندم. میگویند در آنجا قانون کار وجود دارد و حق اعتصاب و غیره هم میدهد. منتهی هر کارگری را که استخدام میکنند - در بخش خصوصی - از او میخواهند که سه ورقه را امضاء کند:

یک ورقه برای امضاء بی تاریخ استعفاء.

دوم شرایط استخدام است .

سوم اینکه در چه شرایطی چه خواهی کرد.

در ایران ممکن است که چنین امضاءهانی نباشد ولی به کارگر میگویند که صحبت از قانون کار نکنند، قانون جنگل حاکم است. همان چیزی که یک وقتی "توکلی" آورد که بر مبنای جهاله و اجاره، رابطه کارگر و کارفرما را تعریف کنند، همان جریان را عملاً پیش برده اند. و حالا خصوصی سازیها بصورت انفجاری آنها پیش خواهد برد. بنابر این است که، ما بالقوه در دوره انفجارهای بزرگ قرار گرفته ایم و در آستانه چنین دوره ای هستیم.

همبستگی : آقای شالگونی، در شرایط کنونی بین المللی و در داخل ایران، شاید خیلی از مسائل تحت تأثیر کشاکش آژانس با جمهوری اسلامی قرار گرفته باشد. فکر میکنید آیا جمهوری اسلامی باید بپذیرد یا حتی به او تحمیل بشود، که غنی سازی اورانیوم پایان بدهد؟ و اگر چنین بشود، فکر میکنید آن موضوع اصلی ای که باید به آنها پرداخته شود، یاساساً تغییر جهت داده شود. چه در سطح بین المللی و چه داخلی- عملی میشود؟ بدین معنی که مردم نه دیگر از این مدار، بلکه از مدار طبیعی اش با جمهوری اسلامی درگیر شوند، آیا این به پایان غنی سازی کمک میکند؟ چون امریکا و کشورهای پنج پهلوه یک، الان همه چیز را روی این مساله متمرکز کرده اند و خود مسائل بین المللی هم در مجموع روی حوادث ایران تأثیر بسیار زیادی دارد.

شالگونی : ببینید! من فکر میکنم باید اول مساله را اینطور نگاه کنیم که آیا اصلاً انرژی هسته ای - سلاح هسته ای را که خود رژیم هم ظاهراً میگوید نمیخواهد - ولی از قرآن برمیآید که نقشه هانی دارد - برای کشور ما اینقدر مهم است؟ واقعیت اینست که اینطور نیست. حتی انرژی هسته ای، هنوز که هنوز است، در افکار مترقی دنیا از لحاظ عملی و از لحاظ اجتماعی بحث های زیادی در باره اش صورت میگیرد. ما! اولاً مخالف این هستیم که به مساله انرژی هسته ای اینقدر وزن داده شود. اینکه از انرژی هسته ای در یک سطح محدودی استفاده شود، یک چیز است و اینکه اگر انرژی هسته ای نباشد کشور به عقب می افتد، چیز دیگریست و اصلاً اینطور نیست که عقب می افتد. ثانیاً همه چیز را روی یک چیز قمار کردن شرط عقل، شرط سیاست گذاری و شرط یک استراتژی ملی داشتن نیست. بنظر آن چیزی را که رژیم دنبال میکند بسیار بسیار وحشتناک است.

از نظر حقوقی روی این موضوع ایستاده اند که امریکا زور میگوید. اتفاقاً این را درست میگویند و امریکا زور میگوید و اساساً کار امریکا

زور گفتن است. آنچه بنام جامعه جهانی گفته میشود - یعنی جامعه راهزنان جهان - هم زور میگویند. در مورد مساله فلسطین هم زور میگویند. مساله عبارت از این است که آیا در ایران بن بست هست و اگر مردم از این طریق نروند، راه دیگری نیست؟

مثلا اگر بجای اینهمه پول و امکانات و صدماتی که در این مورد خورده شده، می آمدند در جهت توسعه پالایشگاههای ایران کار میکردند و بنزین را در ایران تولید میکردند و سوپسید آنرا بر میداشتند، چقدر درآمد کشور بصورت سوپسید به هیچ و پوچ نمیرفت؟ یعنی به جیب یک مشت آخوندها و آخوندزاده ها؟

منتها رژیم این مساله را به نحوی باد زده، که ناسیونالیسمی در بین مردم بوجود آورده که بخش قابل توجهی از مردم ایران، حالا اگر رژیم در این مورد عقب نشینی کند، ضربه بزرگی برایش خواهد بود. اینطور نیست که باین سادگی ها بگوید عقب نشینی کردیم و چنین شد! یعنی حالا چیزی را باد زده اند و باد زده اند که، لاقال در بین بخشی از مردم، در صورت عقب نشینی، چنین تلقی میشود که شما ما را فروختید و غیره و غیره. مخصوصا از زمانی که احمدی نژاد آمد و با آن زبان خاصی که اتخاذ کرد، انرژی هسته ای تبدیل به موجودیت ایران شد و حتی گفتند که از ملی کردن نفت هم در دوره مصدق، مهم تر است.

همبستگی : آقای شالگونی خودتان چه فکر میکنید؟ فکر میکنید که جمهوری اسلامی باید پیشنهاد 5+1 را باید بپذیرد؟ بطور مشخص سوال میکنم، که به این موضوع پایان بدهیم.

شالگونی : من فکر میکنم بایستی به غنی سازی اورانیوم پایان بدهند و البته نه به دلیل اینکه 5+1

اینرا میگوید یا نمیگوید، بلکه باین دلیل که ما باین انرژی احتیاجی نداریم، یا لاقال باین سرعت احتیاجی نداریم. فعلا سر این موضوع کشور را به آستانه پرتگاه برده اند، به آستانه جنگ برده اند. حالت محاصره اقتصادی که بر مردم تحمیل میشود، ثروت باد آورده ای به جیب هیأت حاکمه میریزد! غلط است و باید از این حالت بیرون آمد.

بعلاوه موضع من و سازمانی که به آن تعلق دارم اینست که ما به غنی سازی اورانیوم احتیاجی نداریم. اصول انرژی هسته ای برای ما - حتی اگر قبول بکنیم، که ما هنوز قبول نداریم - انرژی در اولویت نیست. ایران دومین ذخائر گاز جهان را دارد و ضمناً کشوری است که میتواند بطور وسیع از انرژی خورشیدی استفاده کند. بعلاوه هنوز که هنوز است، صادر کننده بزرگ نفت است. در چنین کشوری، اینقدر داغ کردن روی انرژی هسته ای، دلایل دیگری دارد.

همبستگی : منظور من بیشتر بخاطر رفع خطر جنگ و تحریم ها بود.

شالگونی : حتی اگر موضع اصولی مان را کنار بگذاریم و حتی من اگر این موضع را نداشتم که اصلاً انرژی اتمی را نمی خواهیم، اساساً مخالف آن بودم. نه اینکه من بگویم، بلکه در آلمان و ایتالیا و خیلی کشورهای دیگر نیروگاههای اتمی وجود داشت و جمع کرده اند. حالا بالائی ها و راست ها دارند افکار عمومی را جمع میکنند و قانع میکنند که خوب است و آنطور هم نبوده که بایستی جمع شود. همه جا افکار مترقی دنیا مخالف استفاده از راکتورهای اتمی است و خوب است که اینطور است. در کشور فلک زده ای مثل کشور ما، که گرفتار یک حکومت آخوندی وحشتناک هستیم که آمار سیل و زلزله را هم نمیگویند، معلوم است که خدای نکرده، اگر اتفاقی در یک نیروگاه هسته ای بیافتد - مثل چرنوبیل - چه بر سر ما خواهد آمد؟

حالا اگر جنگ اتفاق بیافتد و اوایل است. مثلاً آقای شیمون پرز پیدا شود و با آن عقل علیل اش فکر کند که باید حتماً ایران را بمباران کرد یا یک آدم دیوانه تری مثل "هیلاری کلنتون" پیدا شود که بگوید ایران را باید کاملاً از روی زمین پاک کرد. خوب مگر شوخی است و با این چیزها میشود بازی کرد؟ نمیخواهم بگویم که آنها، حتماً این کار را خواهند کرد، و میتوانند بکنند. ولی معلوم است که ما را برده اند لیه پرتگاه و یک عده ای از آن استفاده میکنند. حتی اگر ما موضع اصولی مان را کنار بگذاریم؛ شرط عقل، شرط درایت سیاسی ایجاب میکند که از داغ کردن مساله جلوگیری کنیم. یعنی چه؟ تا اینجا کشانده اید؟ تا مرز جنگ و مرز تباهی کشانده اید؟ بخش بزرگی از تورمی که در ایران هست - و بانک مرکزی میگوید 25% است - ناشی از همین مساله است و اوایلاست که مردم چه برسرخشان میآید. - روشن است معلوم که وقتی بانک مرکزی رژیمی با این کیفیت میگوید تورم 25% است، باید روی 50% حسابش را کرد - خب، چرا اینکار را میکنید؟ مرتب میگویند که انرژی [هسته ای] ارزان است، با صرفه است! همین الان که ما هزینه های وحشتناکی و همه

روزه برای آن میدهم. میدانید که حتی اگر آمار رسمی بانک مرکزی را بگیریم، 25% تورم یعنی چه؟

توجه داشته باشید که انبوه کارگرانی که دستمزدشان را ماه ها عقب می اندازند، از قبیل همین عقب انداختن، سرمایه دارها و کارفرماها چقدر از حقوق کارگران میخورند؟ در کشوری که تورم بالا است، برای کسی که حقوق کارگر را نمیدهد، هر روزش درآمد است. همین منبع یک ذخیره بزرگی برایشان است. بعنوان اینکه ما جلوی استکبار جهانی ایستاده ایم، این کارها را میکنند. و این اصلاً یعنی چه؟

همبستگی : اگر نکته ای دارید و سخنی ناگفته باقی مانده است که باید اشاره کنید، بفرمائید.

شالگونی : خواهش میکنم. از شما خیلی سپاسگزارم. من فقط میتوانم بگویم که ما هنوز دوره های انتقالی را میگذارانیم. ولی مسلم است که مردم ایران از پی نیفتاده اند و مبارزه ادامه دارد و جریان عمیق تر شدن مبارزه هست. فقط میبایستی منطق مبارزه گسترده مردمی را بپذیریم و این دسته بندی های بی مورد را کنار بگذاریم. میفهمم که جریان های مختلف فکری هستند و باید هم باشند. کشوری که در آن جریانها و احزاب مختلف سیاسی، حتی متضاد با هم وجود نداشته باشند، اصلاً هیجوت نمیتوانند مبنای دمکراسی را بفهمند. " اتحاد کلمه راز پیروزی است" چیز مزخرفی است. بایستی حتماً نظرات مختلف وجود داشته باشد.

ولی بعضی وقت ها دسته بندی های خیلی کوچک و دور خود چرخیدنهای هست، که اینها بنظر میرسد، در این دوره ای که میرویم بسوی دوره حرکت های بزرگ، غیرقابل بخشش باشد.

من یادم هست که در دهه پنجاه، بخشی از چپ ایران، که خودمنهم یکی از آنها بودم، بحث میکردیم در کوه باید جنگید یا در دشت؟ در همان زمان خمینی نفوذش را در بین آنهایی که باید انقلاب میکردند و کردند، گسترش میداد و سازمان میداد. دیدیم که تصادفی نبود و رهبری خمینی در انقلاب 1357، یکروزه اتفاق نیفتاد و سازمان داده شد. در حالیکه ما دنبال دور خود چرخیدن های بی خودی بودیم. نباید این چیزها را تکرار کنیم. حالا غیر قابل بخشش است.

همبستگی : حالا چه چیزهایی هست که آنها دنبال "خود سیاه" هستند؟
شالگونی : خیلی ها در داخل و خارج منافع کوچک گروهی را بخاطر رقابت های کوچک که با هم دارند و اختلافاتی که دارند، آنها را عمده میکنند. مثلاً از داخل بگویم، که می بینیم کسانی با هم اختلافاتی دارند، بهمیدر فحش هانی مینویسند که قدمی بیش نمائند که به فحش خواهر و مادر برسد! خب میتوانی چنین چیزی را پیدا کنی که مردم حرف چنین آدم هائی را باور کنند؟

حتی خمینی را که میدانید آنهمه جنایت کرد، قبیل از آن و وقتی داشت سازمان میداد، اگر راجع به بهائی ها میپرسیدند، میگفت مساله ما بهائی ها نیست. اگر در مورد کمونیست ها میپرسیدند میگفت مساله ما کمونیست ها نیستند و منطقی برای خود داشت. اینها که حالا به اصطلاح جریانات مترقی هستند، بعضی وقت ها طوری بجان هم می افتند که اصلاً آدم وحشت میکند که آیا اینها بفکر حرکتهای بزرگ، بفکر مردم و بفکر آنچه که میگویند هستند یا نه؟

همبستگی : منتها یک واقعیت هم آقای شالگونی وجود دارد. دو نفر آدم مخالف جمهوری اسلامی از دو جریان سیاسی مختلف، یکی شرایط تحریم و جنگ را می بیند و ضمن اینکه با رژیم اسلامی مخالف است، احساس مسنولیت میکند و علیه این شرایط جنگی هم مبارزه میکند. دیگری قند توی دلش آب میشود که امریکا میخواهد حمله کند. خب، این دو چه کار کنند؟

شالگونی : من فکر میکنم که در اینجا دیگر اختلاف عقیده نیست و چیزهای متضاد است. کسی که میخواهد با امریکا همکاری بکند، بنظر من همانقدر به مردم ضربه میزند که با جمهوری اسلامی همکاری کند.

همبستگی : میخواهم بگویم درگیر میشوند و حتی دشنام میدهند.

شالگونی : اینها را در نظر نگیرید و دشنام هم طبیعی است. بنظر من سیاست جانی نیست که مردم گل و گلاب بهمیدر تعارف کنند. فکرش را بکنند! در داخل آنهایی که خودشان را چپ میدانند و ظاهراً هم بر سر این موضوع اختلافی ندارند، یکدفعه دعوایشان میشود و یکی مینویسد که دیگری تریاکی و هروئینی است و آن دیگری هم به او در حد فحش خواهر و مادر جواب میدهد. خب، آنها را دیده اید و اطلاعات شما بیش از من است. خب، آیا این قابل قبول است؟ اینها را نمیشود به شکاف های بزرگ در بین جریانهای سیاسی، نسبت داد.

همبستگی : امیدوارم شرایطی باشد که از جمله در بین مخالفان جمهوری اسلامی، بتوانند بشیوه ای متمدناته با هم رقابت بکنند. من از شما سپاسگزارم آقای شالگونی

.....

آمریکا: رزمایش اسرائیل ظاهراً علیه ایران بود ماجراجویی های نظامی در اطراف ایران

به گزارش بخش فارسی بی بی سی در 31 خرداد 87؛ روزنامه نیویورک تایمز پنجشنبه شب در وبسایت خود گزارش داده است که اسرائیل در ماه جاری دست به یک مانور نظامی عمده زده که به گفته مقام های آمریکایی ظاهراً جهت تمرین برای بمباران بالقوه تاسیسات اتمی ایران بوده است. به دنبال این مانور، روسیه علیه هرگونه اقدام نظامی علیه ایران اخطار داد. سرگئی لاوروف وزیر خارجه این کشور روز جمعه علیه استفاده از زور مقابل ایران هشدار داد و گفت هیچ شادی دایر بر اثبات اینکه ایران در پی ساخت سلاح اتمی است وجود ندارد. یک مانور نظامی اسرائیل که به گزارش روزنامه نیویورک تایمز تمرینی جهت حمله به تاسیسات اتمی ایران بوده است، واکنش های مختلفی را موجب شده است.

سفیر روسیه در سازمان ملل نیز هشدار داد که تهدید ایران به اقدام نظامی می تواند شتابی را که در تلاش شش قدرت جهانی برای باز کردن بین بست با تهران ایجاد شده است تضعیف کند.

محمد البرادعی دبیرکل آژانس بین المللی انرژی اتمی نیز از احتمال حمله ای اتمی به ایران ابراز نگرانی کرده است و گفت حمله به ایران منطقه ای خاورمیانه را به یک گلوله ای آتش تبدیل می کند.

برادعی در مصاحبه ای که روز جمعه پخش شد به تلویزیون العربیه در دبی گفت: "به عقیده من یک ضربه نظامی از هر چیز دیگری بدتر است. این کار منطقه را به یک گلوله آتش بدل خواهد کرد."

وی گفت هرگونه حمله ای تنها جمهوری اسلامی را در رویارویی اش با غرب بر سر برنامه اتمی مصمم تر خواهد کرد.

وی همچنین از اینکه نتواند به کار خود در بازرسی از تاسیسات اتمی ایران ادامه دهد ابراز نگرانی کرد:

برادعی در مصاحبه با العربیه گفت که تحریم به تنهایی نمی تواند تهران را نسبت به توقف غنی سازی اورانیوم قانع کند و اظهار نظر کرد گفتگوی بین المللی بیشتری برای حل مساله لازم است.

مانور اسرائیل

به گفته مقام های آمریکایی بیش از ۱۰۰ جنگنده اف ۱۶ و اف ۱۵ در یک مانور نظامی اسرائیل که در هفته اول ژوئن در شرق مدیترانه و یونان انجام شد شرکت داشتند.

نیویورک تایمز به نقل از مقام های آمریکایی نوشت: "هلی کوپترها و هواپیماهای سوخترسان که در این مانور شرکت کردند در مسافتی تقریباً ۱۵۰۰ کیلومتری پرواز کردند که حدوداً فاصله میان اسرائیل و تاسیسات اتمی نطنز است."

شانول موفاز وزیر دفاع سابق اسرائیل که اکنون معاون نخست وزیر است اخیراً هشدار داده بود که اسرائیل ممکن است چاره ای به جز حمله به تاسیسات اتمی ایران نداشته باشد.

موفاز که زمانی رئیس ستاد مشترک ارتش بود در گفتگو با روزنامه اسرائیلی بدیوت آهرونوت نتیجه گیری کرد که تحریم های بین المللی در مهار بلندپروازی های اتمی ایران ناموفق بوده است.

وی گفت: "اگر ایران برنامه اتمی خود را ادامه دهد - ما به آن حمله خواهیم کرد. تحریم ها موثر نیست. چاره ای به جز حمله به ایران برای متوقف کردن برنامه اتمی اش وجود ندارد."

نیویورک تایمز در عین حال گزارش داد که ایران اخیراً تدابیر دفاعی در اطراف تاسیسات نطنز را افزایش داده است.

مانور نظامی اسرائیل

خبرگزاری رویتر به نقل از روزنامه نیویورک تایمز در شماره روز جمعه ۲۰۰۸-۶-۲۰ خود براساس اظهارات مقامات آمریکایی، اسرائیل در اوایل ماه جاری دست به تمرین نظامی گسترده ای زده است که ظاهراً می تواند تمرین حمله هوایی احتمالی به تاسیسات هسته ای ایران باشد.

به گزارش العربیه این مقامات آمریکایی که نتوانستند نام خود را فاش کنند، به این روزنامه گفته اند که در مانور مزبور بیش از ۱۰۰ جنگنده اف-۱۶ و اف-۱۵ در هفته اول ماه ژوئن برفراز آسمان مدیترانه شرقی و یونان انجام شد، شرکت کردند.

این روزنامه در گزارش خود افزود که مقامات اسرائیلی از سخن گفتن درباره جزئیات این تمرین نظامی اجتناب ورزیدند ولی یک سخنگوی ارتش اسرائیل در این باره گفته است که نیروی هوایی اسرائیل همواره ماموریت های مختلفی را تمرین می کند تا بتواند با چالش هایی که اسرائیل را در معرض خطر قرار می دهند مقابله کند.

به نقل از یک مقام آمریکایی عضو وزارت دفاع این کشور (پنتاگون) که روزنامه ای وی بعنوان شخصی که در جریان این مانور نظامی قرار دارد نام برد، یکی از هدف های اسرائیل تمرین تاکتیکیها و سوختگیری هوایی و بررسی توان خود برای حمله احتمالی به تاسیسات هسته ای ایران وردگیری موشک های دور برد است. وی افزود که هدف دیگر اسرائیل

ارسال پیامی آشکار مبنی بر اینکه در صورت شکست تلاش برای جلوگیری از غنی سازی اورانیوم توسط ایران که می تواند در ساخت سلاح اتمی بکار گرفته شود، این کشور آماده انجام حمله نظامی خواهد بود.

شایان ذکر است که شورای امنیت سازمان ملل متحد تاکنون سه فقره مجازات را در رابطه با پرونده هسته ای علیه ایران به تصویب رسانده واز این کشور خواسته است تا غنی سازی اورانیوم را که برای تولید سوخت راکتورها و ساخت بمب هسته ای مورد استفاده قرار می گیرد متوقف سازد.

ایران همواره از پذیرش این قطعنامه ها سرباز زده و اعلام داشته است که برنامه اتمی این کشور کاملاً صلح جویانه می باشد، کما اینکه ایران پیش از این مشوق های پیشنهادی کشورهای بزرگ که بمثابة بدیل غنی سازی می باشد را رد کرده بود ولیکن روز پنجشنبه گذشته اعلام داشت که آماده گفتگو پیرامون مشوق هایی است که اخیراً خاویر سولانا طی سفر خود به تهران به مقامات این کشور پیشنهاد کرده است.

گزارش خبرگزاری روسی نووستی

در نیمه اول ماه ژوئن اسرائیل یک مانور گسترده نظامی را برگزار نمود که به نوعی تمرین بمباران مراکز هسته ای ایران تعبیر شد.

برخی از مقامات رسمی آمریکا تاکید کردند که مانور اسرائیلی ها به نظر می رسد که در راستای تمرین پرواز در فواصل دور بوده و همچنین در جهت نشان دادن این مسئله است که تصمیم اسرائیل تا چه اندازه نسبت به برنامه هسته ای ایران جدی است.

در این مانور که در حریم هوایی دریایی مدیترانه و یونان انجام شده بیش از ۱۰۰ فروند هواپیمای F-۱۶ و F-۱۵ اسرائیلی شرکت کردند.

همچنین در این مانوراز هلی کوپترهایی شرکت داشتند که می توانند برای نجات خلبانان هواپیماهایی که سقوط کرده اند، نیز استفاده شود. هلی کوپتر ها و هواپیمای تانکر بیش از ۹۰۰ مایل پرواز نمودند که عملاً فاصله هوایی اسرائیل تا نطنز است. مکانی که ایرانیان به غنی سازی اورانیوم در آنجا مشغول هستند.

مقامات اسرائیلی از شرح جزئیات این مانور خودداری نمودند. سخنگوی وزارت دفاع اسرائیل فقط اشاره کرد که نیروی هوایی کشور به طور منظم به تمرین وظایف نظامی پرداخته که تهدیدات خارجی را رفع کند.

به گفته یکی از مقامات عالی رتبه پنتاگون یکی از اهداف اسرائیلی ها تمرین تاکتیکی پروازی تانکرهای سوختگیری در هوا و دیگری جزئیات حمله به مراکز هسته ای ایران و موشک های دور برد آنهاست.

هدف بعدی به گفته این شخص آگاه آن بود که علامت مشخصی به ایالات متحد دیگر کشورهای داده شود که اگر تلاش دیپلمات ها جهت مجبور کردن ایران برای توقف غنی سازی اورانیوم بار دیگر بی نتیجه باقی بماند، اسرائیل برای استفاده از نیروی نظامی آمادگی دارد.

برخی از مقامات دولت آمریکا به این مسئله تردید دارند که دولت اسرائیل واقعا به این نتیجه رسیده است که باید ایران را بمباران کند. از نظر آنها در آینده نزدیک حمله ای رخ نخواهد داد.

اما بنا به برخی از شواهد ایران این عمل اسرائیل را جدی برداشت کرده است: در هفته آخر این کشور سیستم دفاع ضد هوایی خود را تقویت نموده و گشت زنی هواپیماهای ایرانی نیز افزایش یافته است. همچنین در یک مورد ایرانی ها هواپیمای F-۴ خود را برای بررسی یکی هواپیمای مسافربری ایرانی که از بغداد به سوی تهران در حرکت بود به هوا بلند کردند.

هر گونه حمله اسرائیل به مراکز هسته ای ایران با یک سری مشکلات مواجه خواهد شد. بسیاری از کارشناسان آمریکایی معتقدند که چنین حمله ای می تواند فقط اجرای برنامه هسته ای ایران را به تعویق اندازد اما نمی تواند به آن خاتمه دهد. برخی از زیرساخت های مراکز هسته ای ایران زیر زمین قرار گرفته اند و توسط تونل های بتونی محافظت می شوند. ضمناً تجهیزات در تونل های بسیار طولانی و یا کریدورهایی قرار دارند که دقت هدفگیری را پایین می آورد. ضمناً این نگرانی وجود دارد که همه مراکز کشف نشده باشند. برای رساندن حداکثر خسارت ممکن است از حملات مکرر استفاده گردد و بسیاری از تحلیلگران تردید دارند که اسرائیل در حال حاضر از چنین امکاناتی برخوردار باشد.

ایران همچنین تدابیری را برای مدرنیزاسیون سیستم های دفاعی مراکز هسته ای خود اتخاذ می کند. اخیراً دو مجموعه فوق مدرن راداری تولید روسیه به ایران تحویل داده شده است. این رادارها امکان کشف هواپیماهایی که در ارتفاعات پایین پرواز می کنند را گسترش می دهد.

مایک مک کوئل مدیر اداره جاسوسی آمریکا در ماه فوریه اعلام کرد که ایران به زمان دریافت موشک های "زمین-هوا" مدل "پانسیر-اس ۱" تولید روسیه نزدیک تر شده است. نظامیان آمریکایی اعلام کردند که استقرار چنین سیستم هایی می تواند برای برنامه حمله اسرائیلی ها دشواری هایی درست کند و اسرائیل مجبور است تا زمان استقرار این موشک ها از نیروی نظامی خود استفاده کند.

بقیه در صفحه 16

مصاحبه با خاتم دارابی (سختگویی کمیته پیگیری)

در خصوص کمپین حمایت از

کارگران شرکت طرح نیشکر هفته تپه

گزارش اجمالی در خصوص کارگران شرکت طرح نیشکر هفته تپه: خوب همان طور که همه آگاه هستند اولین تحصن و تجمع اعتراضی کارگران شرکت طرح نیشکر هفته تپه در تاریخ 5 می به دلیل عدم دریافت دستمزد و تعطیلی کارخانه بود. چرا که این کارخانه در طی دو سال کارگران خود را به نصف رسانده و این ظن تقویت می شد که به زودی این کارخانه محلی برای کار به کارگران عرضه نخواهد شد. متأسفانه مسوولان به درخواست کارگران برای پرداخت دستمزد معوقه و عیدی توجه نکرده و مسئله را جدي تلقی نکردند و این اعتصابات هم چنان ادامه یافت. در 12 می کارگران نیشکر هفته تپه تجمع و تحصن اعتراضی خود را در برابر ساختمان فرمانداری شوش برگزار کردند. و هم چنان خواستار:

- 1- پرداخت دستمزد معوقه و تغییر مدیریت کارخانه.
- 2- پایان دادن به پرونده سازی ها و احضار فعالان کارگری به دادگاه.
- 3- برکناری رییس حراست.

4 - برکناری مدیرعامل و اعضاء هیئت مدیره و ...
که به دنبال آن کارگران هشدار داده بودند، اگر به خواست های آنان رسیدگی نشود، برشدت اعتراضات خود خواهند افزود. و تا به حال می بینید که دور سوم اعتصابات کارگران هفته تپه ادامه دارد.

ایده کمپین در خصوص کارگران هفته تپه به چه شکل بوجود آمد؟
ایده کمپین بعد از کمپین یک میلیون امضاء حرکت اعتراضی زنان بوده، اقدامی نوبی نیست. ولی اصولاً خود کمیته پیگیری اولین ایده اش را هنگام جمع آوری امضاء های اعتراضی برای ILO به مخاطبانشان داد. که همین حرکت باعث بنیان گذاری کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری شد. در همین راستا کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری همسو ترین هدف خودش را از بدو تاسیس تاکنون بر مبنای اطلاع رسانی و عمود کردن جریانات اعتراضی و پیش رو کارگری گذاشته است. با توجه به همین پیشینه همان طور که در حرکت های قبلی از کارگران شاهر در کردستان و سندیکای اتویوس رانی و دیگر بخش های کارگری حمایت کرده، این مرتبه تصمیم شورای نمایندگان کمیته پیگیری بر این قرار گرفت تا برای گسترش اعتراضی همگانی نسبت به شرایطی که نیروهای امنیتی و جو سرکوب و اختناق که در شهرستان شوش بوجود آمده، جبهه جدیدی را باز کند، تا دیگر بخش های کارگری و عموم مردم اطلاعات بیشتری از اتفاقات که در حال حاضر در جریان است داشته باشند. چون حرکت اعتراضی کارگران هفته تپه می توانیم بگوییم، یکی از گسترده ترین اعتراضات کارگری است که بعد از جنگ یا می توانیم بگوییم در جمهوری اسلامی کم سابقه بوده و وظیفه کمیته پیگیری بسیار خطرتر از این بود که اعلام کمپین کند. اما با توجه به شرایط حادی که در این جا حاکم است و تصمیم برای همگانی کردن حرکت اعتراضی یک اقدام مناسب در شرایط کنونی بوده است.

تا به حال کمپین حمایت از کارگران شرکت طرح نیشکر هفته تپه چه اقداماتی در این خصوص انجام داده است؟

خوب ما در 6 خرداد اولین اطلاعیه از طرف کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری خطاب به مردم و کارگران و دیگر بخش ها صادر کرد. در دومین اطلاعیه که 9 خرداد در حمایت از کارگران شرکت طرح نیشکر هفته تپه صادر شد: کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری از تمامی کارگران، تشکل های کارگری و جنبش های اجتماعی و هم چنین تمامی مردم آزادی خواه می خواهد، ضمن ارایه روش گوناگون به طریق ممکن از کارگران هفته تپه حمایت کنند. از جمله:

- 1- تهیه طومارهای مختلف حمایتی از مبارزات کارگران هفته تپه توسط بخش های مختلف و ارایه آنها به نهادهای اداری و دولتی و هم چنین به مجامع کارگری و بین المللی
- 2 - ترتیب دادن گل گشت ها در حمایت از کارگران هفته تپه
- 3 - برقراری صندوق های جمع آوری کمک های مالی در کارخانه، دانشگاه ها، محله ها و... در خصوص حمایت از کارگران هفته تپه 4 - تشکیل گروه های چند نفره به طور منظم برای اطلاع رسانی رودررو در کارخانه ها، محله ها، دانشگاه ها، و... و تهیه گزارشات روزمره از مبارزات و مطالعات کارگران هفته تپه
- 5 - راه اندازی و برگزاری مسابقات ورزشی (فوتبال- والیبال و کوهنوردی) در جهت حمایت مالی و معنوی از کارگران هفته تپه

6 - تهیه و توزیع دست اطلاعاتیه ها و گزارشات و اخبار مربوط به مبارزات کارگران هفته تپه و کمپین حمایت از آنها.

7 - اطلاع رسانی هر چه گسترده تر در خارج از کشور توسط ایرانی ها و همرزمان.

8 - گروه ها و سازمان های کارگری و ایرانی خارج از کشور و بین المللی اقدام به جلب حمایت هر چه بیشتر مجامع کارگری، ایجاد نمایشگاه عکس و اطلاع رسانی گسترده، جلب و جمع آوری کمک های مالی و تجمع های اعتراضی نمایند.

رویکرد کمپین حمایت از کارگران طرح نیشکر هفته تپه به چه شکل است؟

رویکرد کمپین يك اقدام علني جهت اعتراض به دستگیری ها و اقدامات سرکوبگرانه شدید پلیس است. ما نروس فراخوان خود را به مخاطبین و فعالان کارگری و دانشجویی و جامع معلمین معترض اعلام کرده ایم. به دنبال آن اقداماتی جهت برگزاری نمایشگاه های عکس و اگر امکان اخذ مجوز داشته باشیم در اماکن جمعی سلسه سخنرانی هایی ترتیب داده شود. کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری هم اکنون سخت در تلاش است که این اقدام اعتراضی را با فعالان اجتماعی رایزنی کند تا هر کسی هر چقدر در توان دارد جهت علنی کردن این اعتراض همگانی به کار گیرد. البته همان طور که اطلاع دارید ما قبل از برگزاری اول ماه می با ممانعت برگزاری راهپیمایی کارگران مواجه بودیم و حتی بسیاری از دوستان شب های قبل از اول ماه می از رفتن به خانه هایشان خودداری کردند تا مبادا از طرف مقامات امنیتی دستگیر شوند. با این تمهیدات شب قبل از اول ماه می، ارگان های انتظامی و نظامی تا آن جا که اطلاع دارم در تهران و شهرهای اطراف آماده باش بودند و این زنگ خطری بود که همه جا به صدا در آمده بود. با این حال کمیته پیگیری بسیاری از اعضایش روز اول ماه می در عسلویه و کرمانشاه و جاهای دیگر دستگیر شدند. مثل آقای جوانمیر مرادی، شیت امانی و دیگر دوستان. می خواهم به این جمع بندی برسم که هر گونه فعالیت کارگری چه از طرف کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری و چه دیگر کمیته هایی مثل شورای همکاری و کمیته هماهنگی، دیگر فعالانی که ما حتی آنها را نمی شناسیم و به طور ابتکاری در شهرستان ها فعالیت اعتراضی دارند با سرکوب شدید روبرو می شوند. با اجرائی کمپین هر تشکل و فعال کارگری می تواند با توجه به استعدادهایی که دارد خودش را سازمان بدهد و در صورت نیاز با کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری ارتباط برقرار کند. اما با توجه به شدت اختناق هر چه خودجوش تر عمل کنند، طبیعی است که کمتر زیر ضرب دستگاه امنیتی قرار می گیرند و یا ریزش اعضایشان به طبع کمتر خواهد بود. رویکرد دیگر کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری از بدو تاسیس همکاری با دانشجویان بوده که بسیاری از آنها را تنها به همین اتهام یعنی نزدیک شدن و همکاری با جریانات کارگری دستگیر و زندانی شده اند. با این تفصیل دانشجویان فعال که کمابیش قادر به همکاری هستند و هنوز مقاومت می کنند در این کمپین اعتراضی می توانند نقش کلیدی داشته باشند و طبیعی است که کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری دست اتحاد و دوستی به سوی آنها دراز می کند و از آنها جهت سراسری کردن کمپین اعتراضی کارگری جهت دفاع از وضعیت کارگران هفته تپه استقبال می کند. 24 خرداد 1387 - تلویزیون کاتال جدید - برگرفته از سلام دمکرات

اطلاعیه کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر

هفت تپه

به نام آزادی

نام خدا، به نام آزادی، به نام فرزندان رنج کشیده و ستمدیده ایرانزمین ظلم و ستم بر یک ملت از سوی حاکمان یک کشور تمام خواهد شد و در پایان آنچه می ماند سرافرازی است و ننگ. سرافرازی برای آنان که در برابر نامردمی ها مردانه ایستادند، مقاومت کردند، هزینه دادند و جان باختند و ننگ برای آنان که نا جوانمردانه برای امیال پست و غیر انسانی خود ظلم کرده، سرکوب کرده و خونها به ناحق ریختند.

منصور اسانلو، جوانمیر مرادی، طه آزادی، هاتا عیدی، فرزاد کمانگر، روناک صفارزاده، بهروز جاوید تهرانی و همه آنان که برای آزادی ایران مبارزه کردند و آنان که همچون اکبر محمدی و فیض مهدوی جان باختند را می گوئیم.

خبر اعتصاب غذای ارزنگ داودی را شنیدیم و اشک در چشمان و غم در دل پر از اندوه و غصه مان نشست و بدین وسیله اعلام می کنیم ما کارگران شرکت کشت و صنعت هفت تپه که خود نیز 40 روز است در اعتصاب به سر می بریم از اعتصاب ارزنگ داودی حمایت می کنیم و خواستار رسیدگی فوری به وضعیت جسمانی وی و بر آورده کردن همه خواسته های به حق وی هستیم.

کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه- شنبه 25 خردادماه 87

رایس : ما ان جی. او نیستیم



کاخ سفید: قبول تعهد در مورد این کودک، گزینه های آمریکا در موارد بعدی، را محدود میکند. خان مین، 3 ساله، یکی از قربانیان نسل سوم ماده نازنجی در تخت بیمارستانی در شهر هوشی مین. عکس از آسوشیتدپرس

روشنگری. کندولیزارایس وزیر امورخارجه کنونی آمریکا در ژانویه سال 2000 به عنوان مشاور جرج بوش، نامزد وقت ریاست جمهوری آمریکا، رنوس سیاست خارجی پیشنهادی خود برای آینده را در مقاله ای در فارین افیز منتشر کرد. محور مقاله خانم رایس توضیح منافع ملی، در سیاست خارجی آمریکا در شرایط حذف خطر شوروی، بود و فارین افیزر چکیده نظر او را اینطور خلاصه کرد: دولت جمهوریخواه باید اولویت کلیدی خود را تغییر دهد و روی ایجاد یک قدرت نظامی متمرکز شود که قدرت آمریکا را تضمین نموده، بتواند با رژیم های سرکش مقابله کرده و یکن و مسکو را مهار کند. مهم تر از همه، رئیس جمهور آینده باید نقش ویژه آمریکا به عنوان رهبر جهان را به راحتی به اجرا در آورد. در این مقاله خانم رایس دولت بین کلینتون را مورد انتقاد قرار داده بود که از یک طرف از ثمرات بازسازی نظامی ریگان، استفاده کرده و با گام های دیوانه وار در خارج نیرو پیاده میکرد، بطور متوسط هر نه هفته یک بار... به نوشته رایس دولت آمریکا در زمان کلینتون، بیش از هر زمان دیگر در 50 سال اخیر در خارج نیرو پیاده کرد، اما از طرف دیگر سهم هزینه های نظامی نسبت به تولید کل ملی را افزایش نداد و این بود که به نظر رایس قابل انتقاد بود نه نظامی کردن سیاست خارجی در دوره کلینتون. به نظر خانم رایس عدم افزایش هزینه های نظامی متناسب به میلیتاریزه شدن سیاست خارجی، ارتش آمریکا را تضعیف کرد، از این رو رایس توصیه میکرد: رئیس جمهور بعدی باید این کوتاهی را جبران کند، ... و آمادگی نظامی باید نقش مرکزی را در صحنه بگیرد... باید سلاح های جدید ساخته شود تا نیروهای نظامی بتوانند ماموریت های شان را انجام دهند... به جای ادامه تکیه بر بنیاد ساختار نظامی دوره جنگ سرد، باید بر اولویت های پنتاگون برای ایجاد قدرت نظامی قرن 21 متمرکز شد. ... برتری تکنولوژی نظامی ایالت متحده باید به نحوی باشد که نیروهای نظامی سبک بال تر، مهلک تر، متحرک تر و چابک تر، شده ... و قادر باشد از راه دور دقیق هدف را زیر آتش بگیرد، ... برای اینکار، باید در تخصیص منابع تجدید نظر کرده و نسل جدیدی از تکنولوژی نظامی ساخته شود.

رایس در عین حال عدم توجه کافی دولت کلینتون بر ماموریت نیروهای مسلح، را مورد انتقاد قرار داده و تاکید کرده بود رئیس جمهور بعدی باید برنامه نظامی را به نحوی پیش ببرد که، نظامیان آمریکا بتوانند بنحوی تعیین کننده علیه هر قدرت نظامی خصمانه در منطقه آسیا-اقیانوس آرام، خاورمیانه، خلیج فارس و اروپا دست به اقدام بزنند.

ابدیتی پایان ناپذیر از کوتاه مدت، های جهنمی

خانم رایس در شماره ژوئیه - اوت 2008 همان نشریه مقاله دیگری در رابطه با سیاست خارجی آمریکا تحت عنوان بازنگری

در سیاست خارجی، منتشر کرد. آن زبان تهاجمی و تهدید کننده اندکی تلطیف شده، ولی مضمون همان است. او باردیگر بر نقش آمریکا، بویژه دستگاه نظامی آن در "ملت سازی"، تاکید کرده و مینویسد: در سال 2008 این مطلقا روشن است که ما طی سالهای آینده درگیر "ملت سازی" خواهیم بود، ... واشینگتن نسل جدیدی از رهبران نظامی را برای ماموریت های ضد شورشی و تثبیت آماده کرده است و ما با موارد بیشتری روبرو خواهیم بود، ... باید نوع جدیدی از همکاری بین دستگاه نظامی و نهادهای مدنی ایجادکنیم که قدرت سخت و قدرت نرم آمریکا را بهتر در هم ادغام کند.

یک نکته قابل توجه در این مقاله برخورد رایس به تناقضات بی شمار بین ادعاهای مربوط به دفاع از ارزش های دموکراسی و حقوق بشر با واقعیت های فاجعه بار جاری است. رایس در واکنش به این تناقضات مینویسد:

هدف مزبور [ادعاهای مربوط به دموکراسی و حقوق بشر...]. به خاطر این واقعیت پیچیده شده است که آینده خاورمیانه با بسیاری از منافع حیاتی ما گره خورده است: امنیت تامین انرژی، عدم گسترش سلاح های اتمی، دفاع از دوستان و متحدان، انکشاف درگیری ها کهنه و مهم تر از همه نیاز به موثلمان فوری در مبارزه علیه اسلام افراطی. اما این نادرست است که بگوییم ما باید یا بین منافع امنیتی خود یا ایده آل های دموکراتیک یکی را انتخاب کنیم. باید پذیرفت در مواقعی در کوتاه مدت بین منافع و ایده آل های ما تنش بوجود می آید. آمریکا یک ان جی او [NGO] نیست. ما باید بین انبوهی از روابط خودمان با کشورها تعادل ایجاد کنیم. ولی در دراز مدت امنیت ما از طریق موفقیت در ایده آل های ما یعنی آزادی، حقوق بشر، بازار آزاد، دموکراسی و حاکمیت قانون تامین میشود.

پاسخ خانم رایس در انتقاد به تناقض آشتی ناپذیر ادعاهای آمریکا در مورد دموکراسی با واقعیت های مخوف ناشی از سیاست خارجی آمریکا، به زبان ساده این است: لگد مال کردن ارزش ها حق ماست، اگر در خدمت منافع ما باشد. زیرا ما یک ان جی او نیستیم که ما را با پای بندی به ارزش ها مورد ارزیابی قرار دهد، یک قدرت دولتی هستیم و قدرت های دولتی حق دارند برای حفظ منافع خود با نادیده گرفتن ارزش ها مصالحه کنند. و رایس هم در مقاله قبل هم در این مقاله تاکید میکند اولویت اصلی سیاست خارجی همه دولت های قبلی و آتی آمریکا حفظ موقعیت برتر آمریکا در جهان است. نتیجه روشن است: آمریکا برای خود این حق را قایل است بیش از همه دولت های دیگر در خدمت منافع خود با ارزش ها، دموکراسی و حقوق بشر معامله کرده و آن ها را لگدمال کند.

عبارت کلیدی در سیاست توصیه شده توسط خانم رایس، کوتاه مدت، است. در این سیاست زمان برای ابد به، کوتاه مدت، های به هم پیوسته و پایان ناپذیری تقسیم میشود که در آن دولت های حال و آتی آمریکا موظفند برای حفظ، منافع ملی، آمریکا یعنی حفظ رهبری آن از حمایت از یک سری دیکتاتوری ها و مصالحه با برخی از جنایات و برخی از جنایتکاران به حمایت از یک سری دیگر از دیکتاتور ها و برخی دیگر از جنایات و جنایتکاران، تغییر مسیر، دهند: از حمایت از رژیم های قرون وسطایی در خاورمیانه تا سازش با آلترناتیو اسلامی در انقلاب ایران، از خلق القاعده و طالبان و مصالحه، با صدام حسین و به گاز بستن مردم کرد و سربازان ایرانی در جنگ هشت ساله تا حمایت از تروریست های بدفرجام، صدام حسین و تبدیل آن به میلیشیا دولتی و باز حمایت از رژیم های قرون وسطایی به منظور مبارزه با، اسلام فاشیستی... و شاید فردا مصالحه با، تروریست های شیعه، و وابسته به رژیم ایران برای مبارزه با، تهدید، های جدیدی که مارک آنها بعدا اعلام خواهد شد: روسی، چینی، هندی، کمونیست یا یک مارک جدید تر و حاصل این سیاست های، کوتاه مدت، برای ملت هادر دراز مدتی که اکنون طول آن به سده رسیده است، عبارت است از تقویت شرایط برای حکومت شیخ ها، ملک ها، سلطان ها، ملاها، طالبان ها، صدام ها، مشرف ها، مبارک ها، زدها، غارتگران و آدم فروشانی که به هیچ ارزشی به جز منفعت خود باور ... و به خاک افتادن های مکرر زیر فشار انبوه کودتاها، توطئه ها، جنگ ها که قربانیان و طول زمان مجموعه آنها چندین برابر دوجنگ جهانی شده است، و زیستن با شکم گرسنه دم دهانه آتش زای کوهی از سلاح های آتشین.

کوتاه مدت، هایی که از یک جنبایت توده ای، به جنبایت توده ای، دیگر گذر میکنند: از استفاده از بمب هسته ای در هیروشیما و ناکازامی تا استفاده از بمب ناپالم در ویتنام، از استفاده از گازهای شیمیایی و اورانیوم ضعیف شده در جنگ اول خلیج فارس و تا استفاده از بمب های فوسفید در افغانستان، صربستان، کوزوو، فلوجه ...

و منافع آمریکا ایجاب میکند در، دراز مدت، روی همه این جنبایات با نقاب پوشیده شود که روی آن با خط زرین ارزش ها نام برده میشوند: آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، حکومت قانون، بنابراین اگرچه چندش انگیز است، اما عجیب نیست که آخرین قتل عام ها توسط سلاح های کشتار جمعی در یوگسلاوی، افغانستان و عراق علنا، مداخله بشردوستانه، خوانده شد.

در تدارک "موارد بعدی"!

خاتم رایس نوشته است، ما با موارد بیشتری روبرو خواهیم شد، مسلما....

و در این، موارد بیشتر، و بعدی، اقدام به قتل عام آن قدر ضروری است که دولت آمریکا قاطعانه از امضای هر نوع قرارداد و مصوبه ای که مانع استفاده از سلاح های کشتار جمعی توسط ارتش آمریکا و اقدام به قتل عام شود، خودداری میکند.

تام فاتروپ روزنامه نگار مستقل انگلیسی در 10 فوریه امسال در ویلاگ نشریه گاردین از نمونه تازه ای از این نوع توصیه های کاخ سفید برای، موارد بیشتر، در پرونده استفاده از گاز نارنجی پرده بر میدارد. به چکیده ای از یادداشت او که در زیر می آید توجه کنید. تام فاتروپ یک ربع قرن در مناطق بحرانی و در گیر جنگ و مناقشه در آسیای شرقی و سایر کشورهای در حال توسعه کار کرده و گزارشات او در گاردین، اکونومیست، ساندی تایمز و تلویزیون ها کانال 4 انگلیس، سی بی اس استرالیا، سوند، هلند و برنامه های وزین و مستقل دیگر کشورها به عنوان گزارش عینی و مستقل منتشر میشود.

ماده ای برای تولید رنج

گاردین 10 فوریه

سه دهه بعد از آنکه سربازان و دیپلمات های آمریکایی دستپاچه خود را به آخرین هواپیماهایی رساندند که در آوریل 1975 از سایگون بیرون می رفتند، سم هایی که از خود برجای گذاشتند هنوز ویتنامی ها را مسموم میکند. رابطه با آمریکا از دهه 90 عادی شده، ولی انکار پذیرش حقوق قربانیان، ماده نارنجی، محور اصلی مشاخره باقی مانده است.

ویتنامی ها نه تنها هنوز هم از برخورد با بمب های منفجر نشده معلوم میشوند، بلکه صدمات جبران ناپذیر ناشی از آلودگی آب و مواد غذایی با این سم مهلک و نامریی همچنان از مردم قربانی میگیرد و آنها را به بیماری هایی مثل سرطان و از شکل افتادگی ها و نقص عضوهای فلج کننده دچار میکند.

80 میلیون لیتر سم نارنجی روی جنگل های ویتنام ریخته شد که حوزه وسیعی از جنگل های بارانی غیرقابل بازسازی را نابود کرده و به جای آن زمینی که دهه ها به سم دیوکسین آلوده شده اند برجای گذاشت. آثار این سلاح شیمیایی حتی روی کودکانی که آن سال ها بوجود نیامده بودند بصورت نقص عضوهای موسوم به همین سم برجای میماند و اکنون نسل سوم کودکان مبتلا به آن به دنیا می آیند.

3160 روستا در جنوب ویتنام زیر بمباران این سم قرار گرفت و هم اکنون 80000 نفر با عوارض شدید این سم دست به گریبانند که به مراقبت های سخت نیاز دارند. ماه گذشته یک گروه ویتنامی های آمریکایی گزارش دادند حداقل 14 میلیون دلار لازم است تا سم دیوکسینی که آمریکایی ها روی یکی از سایت ها در دلتا نزدیک یک پایگاه سابق آمریکا پاشانند، پاکسازی شود. هزینه پاکسازی کامل سه منطقه در نزدیکی پایگاه های سابق آمریکا که شدیداً زیر بمباران سم قرار گرفتند 60 میلیون دلار است. سال گذشته کنگره آمریکا مبلغی که به نحو رقت باری اندک است یعنی 3 میلیون دلار را درخواست کرد، در حالیکه همزمان میلیاردها دلار بودجه برای پیشبرد جنگ و تداوم کاربرد سلاح های کشتار جمعی را تصویب نمود.

اخیرا یک پژوهش نشان داد غلظت ماده نارنجی در منطقه اصلی زیر ضرب، یعنی حول پایگاه سابق هوایی در دلتا 300 تا 400 بیشتر از میزان مجاز بین المللی است. پژوهش مزبور این مساله را

مورد تایید قرار داد که سم دیوکسین همراه با باران وارد زهکشی های شهر شده و منطقه مسکونی بیش از 100000 نفر را آلوده میکند.

دکتر آرنولد شکتز **Schechter Dr Arnold**، یک متخصص برجسته آمریکایی در حوزه آلودگی با سم دیوکسین، نمونه خاک اطراف پایگاه سابق هوایی در بین هوا را در 2003 مورد بررسی قرار داد و مشاهده کرد سطح دیوکسین آن 180 بار بالاتر از میزانی است که انستیتوی حفاظت محیط زیست آمریکا مجاز دانسته است. دولت آمریکا آن موقع به این مساله واقف بود. دولت آمریکا رسماً 13 نوع معلولیت مربوط به ماده نارنجی را به رسمیت شناخته و در مورد سربازان آمریکایی که بتوانند ثابت کنند در تماس با این سم بوده اند، هزینه مداوای رایگان را تقبل میکند.

ولی واشینگتن با سرسختی هر نوع مسوولیتی در رابطه 4 میلیون شهروند و سرباز ویتنامی را که به میزان چند برابر سربازان آمریکایی در معرض این سم قرار گرفته و آسیب دیده اند، نپذیرفته و از تقبل هر نوع تعهدی در برابر آنها سرباز میزند.

در فوریه 2004 انجمن ویتنامی های قربانی ماده نارنجی [VAVA]، شکایتی قانونی علیه شرکت های مونساتو، داو شمیکیل و 35 شرکت دیگر تنظیم کرد که برای کاربرد در جنگ ویتنام سم دیوکسین تهیه میکردند و آن را به دادگاهی در نیویورک ارائه داد. دادخواهان و وکلای آنها مخصوصاً همان دادگاهی را انتخاب کردند که سربازان مبتلای آمریکایی هم برای شکایت به آن مراجعه کرده بودند. در مورد شکایت آن سربازان که در سال 1984 به آن رسیدگی شده بود، هفت شرکت آمریکا حاضر شدند 180 میلیون دلار به 291000 سرباز آمریکایی طی 12 سال بپردازند. در توافقات خارج دادگاه کمپانی ها حاضر به پذیرش مسوولیت نشده و ادعا میکردند از نظر علمی ثابت نشده که ماده نارنجی در ایجاد سرطان، نقض عضو هنگام تولد و بیماری های اتو ایمن نقش دارد.

در سال 2005 دادگاه آمریکا همانطور که انتظار میرفت درخواست خسارت ویتنامی ها در رابطه با جنبایت جنگی و جنبایت علیه حقوق بشر را رد کرد. این شکایت هنوز در دادگاه های آمریکا در جریان است.

چرا واشینگتن سرسختانه و مصممانه از پرداخت هر نوع خسارت به قربانیان جنگ ویتنام سرباز می زند، و حتی حاضر نیست کمک های انسانی به آنها را بپذیرد؟ کلید پاسخ به این مساله را میتوان در مداخله کاخ سفید در پرونده شکایت ویتنامی ها علیه کمپانی های تولید سموم شیمیایی پیدا کرد. دولت آمریکا در این مداخله استدلال کرده بود اگر دادگاه اجازه بدهد این قضیه موفق شود، امنیت ملی زیر ضرب قرار گرفته و انتخاب گزینه های ممکن در زمان جنگ محدود خواهد شد.

در دادگاه نیویورک، ست واکسمن **Seth Waxman** وکیل مدافع کمپانی های تولید سموم شیمیایی، استدلال کرد مجازات کسانی که در دوره جنگ از سم استفاده کرده اند سابقه ندارد. او گفت اینکار میتواند تصمیمات دولت آمریکا در میدان های جنگ را زیر ضرب ببرد. او با اشاره به استفاده از اورانیوم ضعیف شده که نیروهای آمریکا در عراق به کار برده اند گفت: این بر دیپلوماسی کنونی ما تاثیر میگذارد.

قبول مسوولیت در مورد ماده نارنجی میتواند واشینگتن را با دعاوی مربوط به استفاده از ناپالم، بمب فسفری و انواع قتل عام های نوع مای لای روبرو کند.

این تراژیک است که صدها هزار قربانی ویتنامی از دریافت خسارت محروم میشوند زیرا دولت آمریکا و ارتش آن میخواهند هیچ محدودیتی در مورد سلاح های مورد استفاده آنها ایجاد نشود و برای منتهای بازجویی و شکنجه ای که مورد استفاده قرار میدهند، محدودیتی ایجاد نشود. آنها شدیداً مراقب اند که عدالت بین المللی محدود باشد به کشورهای در حال توسعه و چند کشوری که به محکمه رفته اند مثل رواندا، سیرالئونه و صربستان. دولت آمریکا با سرباز زدن از امضای مصوبه مربوط به ایجاد یک دادگاه بین المللی، برای خود تضمین فراهم میکند که دست قوانین بین المللی به دامن آمریکا نرسد. از سایت روشنگری

پرده بکارت، غنیمتی در چنگ مردان!

لاله حسین پور

دادگاهی در فرانسه، رأی مثبت خود را به نفع مردی می دهد که نسبت به عدم داشتن پرده بکارت همسر خود در شب اول ازدواج، شکایت کرده بود.

داستان به شدت تکراری ست. تکراری به اندازه طول یک تاریخ، به وسعت اسارت زن، به وسعت اسارت طبقه مظلوم. بسیار دور و بسیار آشنای.

دختر که زمانی با قلبی زلال، آسمانی و معصوم به پسر دل می بندد و به امید جاودانه شدن، به او عشق می ورزد، اکنون با سپردن آن عشق به گوشه ای از خانه قلب خود، بعد از سالیان دراز با مردی دیگر ازدواج می کند. او بر این باور است که مرد یا از پرده بکارت سر در نمی آورد یا متوجه کنار رفتن این پرده نخواهد شد. چه خیال خامی!

مرد بسیار خوب می داند که صاحب چه چیزی شده است. کالایی را که خریده است، خوب می شناسد و اگر نقصی داشته باشد، باید آن را پس دهد. کاری که مهندس تحصیل کرده در فرانسه با دختری که در شب اول ازدواج متوجه باکره نبودن او شد، کرد.

این داستان هر شب تکرار می شود و در هر گوشه ای از جهان، خود را به شکلی نشان می دهد. اما مضمون یکی است. شاید در کشوری دیگر این دختر جان خود را از دست می داد، چرا این که پرده بکارت غنیمتی است که اگر ناقص باشد، دیگر ارزش کالا به طور کامل از بین رفته است. دیگر نیازی به آن کالا نیست. کالا خراب شده، یا باید به دور افکنده شود و یا نابود گردد. فکر می کنید چرا واژه "خراب" نه تنها به زنان تن فروش، بلکه به دخترانی که احتمالا با دوست پسرهای خود رابطه جنسی داشته اند، اطلاق می شود؟

از زمانی که گرایش به مالکیت به وجود آمد، جنس قوی هر آن چه را که در اختیار داشت و می توانست به زور بازو صاحب شود، به مالکیت خود درآورد. زن نیز به مثابه جنس ضعیف در زمره املاک مرد شمرده شد. زن، جنسی برای تولید، مانند مالکیت بر زمین برای تولید، مانند مالکیت بر حیوانات برای تولید. بنابراین مرد می بایست کالای خود را اختصاصی کند و هم چنان که دور زمین حصار می کشید تا بیگانه به آن تجاوز نکند، هم چنان که از حیوانات خود در طویله های در بسته نگاه داری می کرد و در بیرون از طویله بر آنان نگاهیانی می داد، حفاظت از زن و زنتی را نیز که به مالکیت و انحصار خود در می آورد، به عهده گرفت.

از آن جا که مرد، زن را کالای خود به حساب می آورد و صاحب آن به شمار می رود، در نتیجه استفاده از او را، از بدن او، قدرت و توانایی های او و تمام وجود او را انحصاری کرد. به این دلیل است که مرد می تواند قبل از ازدواج با هر کس رابطه جنسی داشته باشد و این امر در هیچ جامعه ای منفی نیست. مرد باید تجربه کند و مشکلی به حساب نمی آید. اما جسم زن متعلق به مرد است. بنابراین رابطه جنسی قبل از ازدواج تابو به حساب آمد. مرد می بایست از این کالای خود به خوبی نگاه داری به عمل آورد. ابتدا پدر و مادر، دختر را در حفاظ خود نگاه می دارند و سپس به مرد می سپارند و یا به شکل دقیق تر، او را می فروشند. هر دختر قیمتی دارد و گران بها است و مرد او را به خود منحصر کرده و توسط بدن او به تولید مثل مشغول می شود. از بدن و رحم او برای حفظ و بقای نسل خود بهره می جوید، استفاده از بدن او را انحصاری می کند تا مطمئن باشد که فرزندی که به دنیا می آید، تولید خود او است.

زن اما، نه تنها بارور است، بلکه خود به نگاه داری و مواظبت از تولیدات خود مبادرت می ورزد و در این راه تولید کننده ای ست ماهر. نقش مادری (بدون این که بخواهم این نقش را منفی جلوه دهم، تلاش می کنم ریشه و تار و پود این نقش را بشکافم) نقشی ست همه جانبه. زن مثل زمین نیست که فقط بار دهد و نیاز دانم به مواظبت داشته باشد. زن مثل حیوانات نیز نیست که تنها به باروری و تا حد چند ماه به مواظبت از تولید خود مشغول شود. زن نه تنها بارور است و نه تنها به پرورش فرزند خود تا به آخر می پردازد، بلکه به نیازهای مرد نیز پاسخ می دهد، او را تیمار می کند، به او غذا می دهد، از او مواظبت می کند و در این راه مکررا از جان و هستی خود مایه می گذارد. حتی می تواند اضافه بر این ها در کار مرد نیز شرکت جوید و از بار کار او کم کند. کشف چنین تولید کننده خلایق، زن را امروزی کرده است.

به همین خاطر است که نقش مادری مقدس می شود و بهشت برین به زیر پای مادران تعلق می گیرد. البته این نقش تا آن جایی باقی می ماند که مرد، زن را بخواهد. اما همین که او را طلاق می دهد دیگر حق مادری مبهم شده و از بین می رود. زیرا این حق به مرد و پدر تعلق دارد و این مرد است که می خواهد نسل خود را ادامه دهد و تنها از بدن و نیروی زن استفاده کرده است. به همین خاطر است که سقط جنین جنایت شمرده می شود، زیرا زن نمی تواند بر بدن خود و نیروی خود و آینده خود حاکمیت داشته باشد. زیرا صاحب این جسم، مرد است.

بنابراین زن به دلیل رابطه جنسی با مردان، فاسد شمرده می شود، اما مرد درست به همین دلیل با تجربه به حساب می آید. زن باکره "پاک" نامیده شده و فرهنگی ساخته می شود که زن در آن، گرایش جنسی اش (فرض بر این است که زن ختنه نشده باشد!) ضعیف است و از رابطه جنسی نفرت زده و گریزان و آن را عملی کثیف و حقیر به شمار می آورد. یا این داستان روندی عکس طی می کند. دختری عاصی و طغیان زده به علت مقابله با سنت ها و فشارهای اجتماع، بدون هیچ گونه آگاهی به کنه قضیه، با هر مردی که از راه می رسد، هم خوابه می شود و به این وسیله به تمام ارزش ها و اخلاقیات حاکم در جامعه مردسالار پشت می کند. در چنین حالتی نیز، اگر پسری به تابوهای جامعه پشت کند و ارزش ها را نادیده بگیرد، بسیار کمتر، جامعه را دچار نگرانی می کند. وقتی از این زاویه به روند رشد اجتماع و پدید آمدن عرف، ارزش ها، اخلاق، مذاهب، مفاهیم و معانی می نگریم، تسلط بهره کشی مردسالارانه را بر تمامی وجوه زندگی کنونی انسان ها درمی یابیم.

داستانی که در فرانسه اتفاق افتاد، بسیاری را به تعجب واداشت. هر چند که در فرانسه، بسیار پیش از این اتفاق می افتد. قتل های ناموسی یکی از پدیده های رایج در فرانسه، به ویژه در میان مهاجرین مسلمان است. ازدواج های اجباری، ختنه دختران، گسیل دختران نوجوان به کشورهای محل تولد پدر و مادر و یا حتی پدر بزرگ و مادر بزرگ، نگاه داری دختران بعد از مرحله بلوغ در پستوی خانه ها و به تبع آن خودکشی و خودسوزی چنین دخترانی که به شدت تحت فشار پدر و برداران متحجر خود قرار دارند. و این ها فاکت های هستند که برخی فمینیست ها سال ها به بهانه تحمل فرهنگ ها با آن ها به هم زیستی پرداختند و دم بر نیاوردند. برای تعجب، دلایل زیادی در فرانسه و یا همین طور در بسیاری از کشورهای صنعتی وجود دارد!

اما جالب این جاست که اولین واکنش ها، به ویژه در میان زنان ایرانی، این بود که چرا این دختر قبل از ازدواج پرده بکارت خود را ترمیم نکرد!!!!!!

هم اکنون وضعیتی دوگانه در ایران وجود دارد. از طرفی دختران بسیار راحت تر از گذشته با پسران دوست شده و رابطه مشترک را تجربه می کنند، از طرف دیگر تابوی پرده بکارت هم چنان بر جامعه حکومت می کند و در نتیجه بسیاری به دلیل عدم داشتن توان کافی برای شکستن این تابو، مجبور می شوند قبل از ازدواج به یک جراح مورد اعتماد مراجعه کنند و تمام زندگی آینده خود را بر مبنای یک دروغ بنا کنند. یکی از بحث های که هم اکنون بعد از ماجرای رأی دادگاه فرانسوی به نفع آقای مهندس تحصیل کرده، به علت باکره نبودن دختر در گرفته است، این است که چرا چنین موضوعی به بیرون درز کرده و بر سر آن هیاهو سرگرفته شده است. این وضعیت بر روح و روان این دختر تاثیر سوء گذاشته و نباید مطرح شود.

اما از اثرات روانی سوء که در طول زندگی این دختر بر سر او آمده است، صحبتی نیست. گویا این دختر تا مرحله رأی دادگاه در کمال آرامش و آسودگی روحی زندگی می کرده و هیچ گونه اثرات سوء روانی بر او گذاشته نشده است. گویا تابوی بکارت تا زمان بیرونی شدن رأی دادگاه، مغز او را مثل خوره سوراخ سوراخ نکرده است. گویا این دختر کابوس شب اول ازدواج خود را بارها و بارها مجسم نکرده و با تمام وجود بر خود نلرزیده است. گویا از این پس با مخفی کردن این داستان می تواند با آرامش زندگی کند. البته اگر به دست برداران خود، سرش را برید ندهد و یا در دالان خانه ای خود را در آتش نیافکند.....

داستان رأی دادگاه فرانسه، داستان یک دختر نیست. داستان تکراری دخترهاست که هر روز و هر شب، این جا و آن جا اتفاق می افتد. داستانی ست که باید زبان به زبان گفته شود، باید گوش به گوش شنیده شود و باید بر روی آن تفکر و تعمق صورت گیرد. این تابوی بکارت است که باید شکسته شود.

.....

گفت و گوی محمود صالحی با شهرگان

آن چه در پی می‌آید متن گفتگوی کوتاهی با این کارگر کرد سقزی است که پس از تحمل یک سال حبس، از زندان و آینده سخن می‌گوید.

شهرگان: آقای صالحی شما در دوران حبس خود، با وجود وخامت اوضاع جسمانی، دست به اعتصاب غذا زدید. با توجه به اینکه بسیاری از حقوق شما در زندان مانند مرخصی استعلاجی و استحقاقی، درمان و بیمارستان محروم بودید، آیا راه دیگری جز اعتصاب غذا پیدا نکردید و آیا این اعتصاب را می‌توان اهرمی برای فشار سیاسی ارزیابی کرد؟
محمود صالحی: اگر بخواهم پاسخ این سوال را بدهم باید حداقل یک ساعت درباره ضایع شدن حقوق خود در زندان سنندج صحبت کنم. آنچه الان می‌توانم بگویم این است که در وهله اول، این قوه قضاییه است که حقوق زندانیان را پایمال می‌کند و ماموران زندان طبق قوانینی که قوه قضاییه آن را بخشنامه می‌کند، عمل می‌کند. از هر چه انتقاد می‌کنیم، می‌گویند کار شما سیاسی است... الان اگر حتی از قیمت بالای مواد خوراکی انتقاد کنیم هم سیاسی تلقی می‌شود. چرا باید از سیاسی بودن وحشت کنیم؟!

از طرف دیگر مسایلی وجود دارد که مختص زندان است. مسایلی از قبیل غذا، بهداشت و مکان نگهداری زندانیان، مربوط به زندان است و باید بگوییم زندان سنندج از نظر غذا، بهداشت و مکان صفر بود. البته پرسنل زندان انسان‌های خوبی بودند و در بین آنان شاید یک یا دو نفر شیوه برخورد با زندانی را نمی‌دانستند. زندان سنندج از لحاظ امکانات در حد قرون وسطی بود.

باید گفت یک زندانی هیچ سلاحی غیر از اعتصاب غذا در دست ندارد و به همین دلیل و برای رهایی از درد و رنج، به راه‌هایی متوسل می‌شود که ممکن است به مرگ وی منتهی شود. من در زندان سنندج ترجیح دادم که بمیرم تا شرایط آنجا را تحمل نکنم اما چون به کاری که کرده‌بودم، اعتقاد داشتم، روحیه‌ام خوب بود ولی وضعیت جسمانی من روز به روز بدتر می‌شد.

شهرگان: رسانه‌ها گزارش‌های نگران کننده‌ای را درباره شما منتشر می‌کردند. آیا واقعا جان شما در خطر بود؟

محمود صالحی: بله چون در آن دوران من مسمومیت دارویی پیدا کرده بودم و اگر اعتصاب را نمی‌شکستم صد در صد جانم در خطر بود. در آن زمان 13 نوع دارو مصرف می‌کردم و دکترها می‌گفتند اگر تنها 24 ساعت مصرف داروهایم را قطع کنم، حتما می‌میرم. بگذارید یک مثال بزنم. مثلا در دادگاه پینوشه جالب است که بدانید علی‌رغم آنکه پینوشه یک جنایتکار بود، به دلیل مصرف 10 نوع دارو، محاکمه نشد اما من که یک کارگر هستم و اگر یک روز کار نکنم خانواده‌ام نمی‌توانند زندگی کنند، محاکمه شدم و جانم در خطر بود. مرگ برای من مهم نیست زیرا کاری که می‌کردم برای آیندگان است و من در مقابل بسیاری از بچه‌ها که در مدت زندان به من کمک کردند، کار خیلی با ارزشی نکردم.

شهرگان: آیا اعتصاب غذا برای شما یک اهرم فشار سیاسی بود؟

محمود صالحی: درست است. من از اعتصاب غذا به عنوان یک اهرم فشار سیاسی استفاده کردم اما دلم می‌خواهد توصیه کنم که دوستان زندانی یا اعتصاب غذا نکنند و یا اگر اعتصاب را آغاز کردند، پایدار باشند. در زندان‌های ایران اعتصاب غذا بی‌تاثیر است زیرا برای مسئولین زندان اهمیتی ندارد. آنان حتی قبل از این که فردی اعتصاب غذای خود را آغاز کند، می‌گویند که «اعتصاب کن و بمیر!» و این روحیه آدم را تضعیف می‌کند.

شهرگان: با توجه به این که شما در طول حبس خود، رنج‌های زیادی را متحمل شدید و خانواده‌تان هم در این مدت دور از شما زندگی سختی را گذراندند، آیا هنوز به فعالیت خود ادامه می‌دهید؟

محمود صالحی: فعالیت ما کاملا انسانی است. مگر ما چه می‌خواهیم؟ ما برای حق آسایش و رفاه کارگران و برابری حقوق زنان فریاد می‌کشیم. کار ما غیرانسانی نیست. اکنون از هر چه انتقاد می‌کنیم، می‌گویند کار شما سیاسی است و نباید خود را تیرنه کنیم که کارما سیاسی نیست و تنها کار صنفی است. الان اگر حتی از قیمت بالای مواد خوراکی انتقاد کنیم هم سیاسی تلقی می‌شود. چرا باید از سیاسی بودن وحشت کنیم؟ من هیچ وقت برخلاف اصول انسانی کار نکردم و به همین دلیل به کارم اعتقاد دارم و هیچ چیز هم نمی‌تواند من را از راهی که در آن گام گذاشتم، منصرف کند.

شهرگان: وضعیت تشکل کارگران خبازان سقزی در حال حاضر چگونه است؟

محمود صالحی: وضعیت سندیکای ما خوب است و به فعالیت خود ادامه می‌دهد. ما قبلا کلاس‌های آموزشی داشتیم اما الان شرایط فرق کرده و می‌گویند برای کلاس‌های آموزشی باید مجوز داشته باشید، ولی با این حال با کارگران حرف می‌زنیم و قوانین را آموزش می‌دهیم.

شهرگان: آیا سندیکای شما از سازمان جهانی کار هم مشورت یا کمک می‌گیرد و آیا این سازمان کمکی به سندیکای شما می‌کند؟

محمود صالحی: ما هیچ ارتباطی با سازمان جهانی کار نداریم. زیرا در کشوری زندگی می‌کنیم که قوانین این سازمان را رعایت نمی‌کند، یعنی متأسفانه حتی یک بند از قوانین بین‌المللی کار هم رعایت نمی‌شود. در ایران حتی روز کارگر هم جرم است و کارگران را به بهانه تجمع در این روز زندانی می‌کنند و یا شلاق می‌زنند. بر اساس قوانین ایران و قانون اساسی، ما حتی نیاز به اخذ مجوز برای تاسیس تشکل‌های کارگری نداریم اما متأسفانه مسئولین همین قوانین را هم رعایت نمی‌کنند.

شهرگان: اکنون شاهد رشد و توسعه برخی تشکل‌های مستقل هستیم و با وجود این که تشکل‌هایی نظیر خانه کارگر و انجمن‌های اسلامی کارگران در کشور فعالیت دارند، سندیکاهای دیگری شکل گرفته‌اند که به موازات آن فشارهای زیادی متحمل شدند، به نظر شما تشکل‌های مستقل کارگری برای این که آسیب کمتری ببینند، چگونه باید عمل کنند؟

محمود صالحی: آن چه در تشکل‌های کارگری مهم محسوب می‌شود، انتخاب آنان از سوی کارگران است. اکنون 22 میلیون کارگر در کشور وجود دارد و خانه کارگر تنها 2 میلیون عضو دارد، پس تکلیف 20 میلیون کارگر دیگر چه می‌شود؟ طبقه کارگران جامعه ما، خانه کارگر را می‌شناسد و خانه کارگر هم می‌داند که حتی توانایی سازماندهی یک راهپیمایی را در روز کارگر ندارد. مسئولین خانه کارگر معتقدند که با حضور در مجلس می‌توان بسیاری از حقوق کارگران را به آنان بازگرداند اما این حرف خواب و خیال و کلاه برداری است. اگر کارگران 200 کرسی هم در مجلس داشته باشند، نمی‌توانند به حقوق خود برسند زیرا نظام ایران یک نظام سرمایه داری است. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که آزادی‌های اجتماعی و سیاسی در آن بسیار محدود شده است، بنابراین اگر قرار است تشکل‌های کارگری خود را داشته باشیم، باید هزینه بدهیم. هیچ کس علاقه‌مند به زندان نیست و ما نمی‌خواهیم بازداشت‌مان کنند اما اگر زندان کنند هم نمی‌ترسیم و از زندان وحشتی نداریم. اگر خواستار تشکیل تشکل‌ها هستیم، باید هزینه داد.

شهرگان: توصیه شما به کارگرانی که در ابتدای راه هستند و تازه شروع کرده‌اند و خواستار تشکل‌های مستقل هستند، چیست؟

محمود صالحی: توصیه من این است که کارگران زندگی خصوصی خود را کم رنگ تر کنند و به جای این که 80 درصد اوقات خود را صرف زندگی خصوصی کنند، 50 درصد وقت خود را برای زندگی و 50 درصد زمان خود را برای تشکیل تشکل‌های کارگری صرف کنند تا بتوانیم موفق شویم زیرا حق با ما است، حق هم دادنی نیست، بلکه گرفتنی است. داشتن سندیکا و تشکل‌های مستقل حق ما است و باید برای به دست آوردن آن هم هزینه داد. اگر زندگی خصوصی را کم رنگ تر کنیم، قطعاً پیروز خواهیم شد.

شهرگان: به نظر شما، برای پیروزی باید دنبال چه راهی بود؟ آیا مسیرهای قانونی یا آموزش فراگیر مناسب است و یا باید به دنبال فرهنگ‌سازی و اطلاع‌رسانی رفت؟

محمود صالحی: باید جنبه‌های مختلف را در نظر گرفت. اطلاع‌رسانی و آموزش مهم هستند و البته باید در تمام جنبه‌ها فعالیت داشت. کار سندیکالیست‌ها در پارلمان نیست. ما تشکل‌های خود را می‌خواهیم و جهت‌گیری هر تشکل مشخص می‌کند که تا چه اندازه می‌تواند به کارگران کمک کند. خرداد 1387

.....
بر اساس گزارشات منتشره در مشهد هزاران نفر با شعار «مرگ بر دیکتاتور» علیه موج فزاینده ی گرانی ها و اختناق در ایران تظاهرات کرده و خواهان برکناری دولت احمدی نژاد شدند. این تظاهرات روز جمعه، ۲۴ خرداد، برگزار شد. برخی منابع اعلام کرده اند که حدود ۲۰۰ نفر از تظاهرکنندگان دستگیر شده اند که در میان آنها چند دانشجوی دانشگاه فردوسی مشهد نیز وجود دارند. از جمله شعارهای این تظاهرات ، دولت بی کفایت ، استعفا، استعفا، مافیای اقتصادی افشاء باید گردد بوده است. ویدئوهای این تظاهرات که یوتیوب گذاشته است...
feature=related&http://ca.youtube.com/watch?v=6xLW9ZUrxW0

.....

بیانیه دانشجویان سوسیالیست پیرامون وضعیت کنونی جنبش دانشجویی و مباحثات اخیر در چپ دانشجویی

1) اتفاقات آذرماه سال گذشته و ضربه گسترده نیروهای امنیتی نتایج متناقضی را برای چپ دانشجویی به بار آورده است: از یکسو این ضربات به ضربه خوردن و عقب نشینی ملموس چپ (به طور مشخص در تهران) منجر شده است و از سوی دیگر با آشکار نمودن بخشی از پتانسیلهای گسترده اما نهفته چپ (به ویژه در شهرستانها) نشان داد که بستر و زمینه عینی برای تفکر و جنبش سوسیالیستی در ایران فراهم شده است که جلوه هایی از آن می توان در اعلام موجودیت محافل و کانونهای چپ در مراکز دانشجویی و بین فعالین اجتماعی در شهرستانها مشاهده نمود. این نتیجه متناقض به ایجاد نوعی ناموزونی، پراکندگی و آشفتگی در کلیت حرکت نسل جدید چپ در ایران منجر شده است. دستاوردهای دموکراتیکی که چپ ظرف مدت نسبتاً کوتاهی به حکومت تحمیل نموده بود از دست رفته است و این مهمترین بعد عقب نشینی ناشی از ضربه آذر ماه سال گذشته و محتوای اصلی آن است. گجگی و سر در گمی موجود بین فعالین چپ در تهران (که خواه ناخواه بمثابه راس و سر هر چریانی شناخته می شوند و سابقه بیشتری دارند) و پراکندگی ولی ناپا بودن چپ در شهرستانها (به همراه کم تجربگی ای که همزاد هر حرکت نوپایی است) و فقدان مکانیزم جاافتاده و شناخته شده ای برای تاثیر گذاری این دو بخش بر هم از بروازت چنین ناموزونی است. به هر حال دستیابی به تحلیل جامع، منسجم و روشنی از کارنامه و تجربه چند سال گذشته چپ (به طور مشخص در تهران) و علل عقب نشینی تحمیل شده که خطوط اصلی چشم انداز استراتژیک آینده را نیز روشن خواهد ساخت از ملزومات آغاز دور جدیدی از فعالیت چپ، کسب اعتماد توده دانشجوی و به دست آوردن مجدد درجه ای از آزادیهای دموکراتیک است. در یک ماه اخیر بحثهای مفید و مثبتی در این زمینه آغاز شد که با ایجاد جنبشهای کاذب از سوی جمعی از هوچی گران سکتاریست مواجه شد. جماعتی که نفع خود و فرقه متبوعه خویش را در شفاف نشدن جریانات و مباحثات می دانند و بعضاً با اعمال سکتاریستی خود از زمینه سازان وارد آمدن ضربه سال گذشته بوده اند آگاهانه از پیشبرد چنین بحثهایی در یک فضای سالم و مثبت جلوگیری می کنند. چپ دانشجویی (از گرایشهای گوناگون) باید اهمیت و ضرورت این مساله را بپذیرد که گذار از این مرحله و برداشتن گامهای بعدی جز با تحلیل شفاف و بی تحقیر کارنامه گذشته چپ ممکن نیست. آنهایی که طرح هر انتقادی به یک گرایش خاص در چپ دانشجویی و عملکرد آن در سالهای گذشته را به "در خط وزارت اطلاعات" بودن تعبیر می کنند، آنهایی که دوره گذشته به فعالیتهاى ضد جنبشی به نفع یک فرقه سیاسی خاص اشتغال داشته اند و از زمینه سازان اصلی وارد آمدن ضربه سال گذشته بوده اند نفع شخصی و فرقه ای خویش را در درجا زدن چپ در یک نقطه می بینند. این افراد و گرایشها بنا بر مصالح سیاسی نسل جدید چپ می بایست افشا و منزوی گردند.

2) جنبش دانشجویی در سال جدید شاهد وقوع یک سلسله تحركات اعتراضی و توده ای موفق بود که نقاط اوج آن با اعتراضات دانشگاههای شیراز، سهند تبریز، تربیت معلم تهران و مورد اخیر در دانشگاه زنجان مشخص می شود. به نظر می رسد که با وقوع این اعتراضات فراگیر جنبش دانشجویی در حال از سر گذاردن تجارب پرارزشی است که نتیجه آن دستیابی به الگوی جدیدی برای فعالیت، اعتراض و مبارزه است که سیکل بسته الگوهای ناموفق و ناکام گذشته را می شکند و شکل جدیدی از مبارزه را پیش روی جنبش دانشجویی می کشاید که بر درمی واقع بینانه از خصایل، تواناییها و جایگاه جنبش دانشجویی و اوضاع جامعه متکی است و به همین خاطر پیروزی و موفقیت را به نسبت الگوهای قبلی به درجات زیادتری قابل حصول و در دسترس می سازد: اعتصاب توده ای در مجتمعات دانشگاهی. در یک سوی سیکل بسته فوق الذکر نوعی اکسیونیسیم (تبدیل برگزار جمع به مناسبتهای مختلف بمثابه هدف اصلی فعالیت) قرار دارد که در جهت رادیکالیزه نمودن تجمع در محل و کشاندن آن به بیرون از دانشگاه یا خوابگاه تلاش می نماید که در عمل حرکت را در ریلی از اعتراضات بی هدف (و یا با اهداف عملا غیر قابل تحقق) قرار می دهد و با ناکام ماندن و سرکوب توسط دستگاههای سرکوبگر در غالب موارد (که معمولاً با موج گسترده ای از بازداشت و احضار فعالین به نهادهای انضباطی، امنیتی و قضایی همراه است) به ایجاد جو یاس و نلزدگی در بدنه دانشجو و بخش وسیعی از فعالین سیاسی منجر می گردد. در سمت دیگر این سیکل، سیاست داخل شدن و ورود به نهادهای زرد و وابسته به حاکمیت (که در سنت چپ به این سیاست، انتریسیم اطلاق می شود) نظیر انجمنهای اسلامی در جهت تسهیل تماس با بدنه دانشجو و استفاده از ابزار و امکانات این نهادها قرار دارد که علاوه بر اینکه فعال سیاسی مستقل و غیرحکومتی را (به ویژه فعالی که خود را چپ و انقلابی می داند) در معرض تناقضات هویتی و سیاسی و ایدئولوژیک قرار

می دهد، با توجه به تضعیف شدید و از موضوعیت خارج شدن انجمنهای اسلامی، در شرایط کنونی اساساً توجیهی ندارد.

با توجه به تجارب اخیر به نظر می رسد "اعتصاب توده ای در مجتمعات دانشگاهی" حلقه گمشده تاکتیکی و سبک کاری ای است که می تواند جنبش دانشجویی را از بن بست فوق خارج کند و در مسیر مناسب مبارزاتی قرار دهد. خصلت برجسته این شیوه از مبارزه در آن است که تحركات دانشجویی را از حالت الیپستی (تخبه گرایانه) خود که در سالین اخیر عملاً فعالیت و مبارزه را در بین لایه نازکی از دانشجویان متشکل از دانشجویان فعال در امور سیاسی محدود ساخته است و وجه مشترک هر دو الگوی فوق الذکر است خارج می سازد و با جذب بدنه دانشجو به روند مبارزات و سازمان دادن اعتراض توده ای، جنبش دانشجویی را بیش از پیش به هیات یک جنبش اجتماعی واقعی در می آورد. برای تداوم و تداوم چنین ویژگی ای عطف توجه به مطالبات و نهادهای صنفی بمثابه بستر و ظرف اصلی فعالیت در دوره و شرایط کنونی ضروری است. به راه انداختن اعتصاب توده ای برای تحقق مطالبات گوناگون دانشجویی که خود در طبیعی ترین و خود انگیزه ترین شکل نیز به درجاتی از سازماندهی و برنامه ریزی و هماهنگی متکی است، و بستر و فضا برای طرح مساله اساسی و بنیادین جنبش دانشجویی یعنی "تشکل" و اقدام عملی بر آن در جنبش دانشجویی مهیا می سازد و ضرورت عینی آن را برای بدنه دانشجو روشن می کند. به علاوه اعتصاب توده ای شکلی از مبارزه است که بر درک درستی از خصایل، تواناییها و جایگاه جنبش دانشجویی بنا شده است. جنبش دانشجویی در یک سیستم متخفق از یکسو بمثابه حیطه پر تکلیف (به نسبت بخشهای دیگر جامعه) و پیشتر عمل می کند و از سوی دیگر به دلیل جایگاه عینی خود توانایی تبدیل شرایط غیر انقلابی به انقلابی در جامعه و ایجاد تحولات بنیادین را با هر درجه ای از اعتراض و عزم و اراده ندارد. با توجه به بافت اجتماعی تشکیل دهنده این جنبش، این وضعیت تا حدودی پارادوکسیکال ممکن است جنبش را - همانطور که پیشتر اشاراتی شد - در برخی مقاطع در مسیری از اعتراضات گسترده و رادیکال اما فاقد مطالبه و برنامه، چرخه ای از تعرضات مداوم و پی درپی اما بی نتیجه قرار دهد (مواردی مانند اعتراضات 18 تیر 1378، خرداد 1382 و خرداد 1385 در تهران). اعتصاب توده ای اما شکلی از نبرد است که دو طرف بر سر مساله معینی می جنگند. هر دو طرف نقاط قوت و ضعفی دارند و طرفی پیروز می شود که تمام قدرت خود و شرایط مساعد پیرامونی را با نقشه و برنامه و به شکلی سنجیده حول گرهگاههای مشخصی بسیج نماید و از این طریق بر روی نقاط ضعف حریف چنان فشار مستمری بیاورد که او ناگزیر از سازش و تسلیم گردد. تشخیص اینکه یک اعتصاب معین در تمرکز بر روی کدام نقطه حساس حریف و تحت چه مجموعه شرایطی می تواند او را به سازش یا تسلیم بکشاند مساله کلیدی هر اعتصاب است که رهبران و نمایندگان عملی یا منتخب اعتصاب کنندگان در هر مجتمع دانشگاهی باید با درایت لازم و در فضایی دور از هیجان به آنها پاسخ گویند. علاوه بر این صاحبان قدرت به هر اقدامی دست می زنند تا سلاح اعتصاب توده ای را کند سازند و از کار بیاندازند. ایجاد تردید و تفرقه در بین اعتصاب کنندگان، توسل به پلیس و سرکوب، بازداشت یا اخراج رهبران، از عاب و وقت کشی به منظور ایجاد استیصال و ... از شیوه های رایج در این زمینه هستند که اعتصاب کنندگان و رهبران و نمایندگان آنها باید جهت خنثی کردن آنها نیز تدابیری بیاندیشند و در نبرد تاکتیکی ابتکار عمل را به دست بگیرند. کارایی یک اعتصاب در استحکام آن است. ما از فعالین چپ و سوسیالیست در هر مجتمع دانشگاهی در سراسر کشور در خواست داریم تا ضمن بر توجه به مسایل و نهادهای صنفی که امکان ارتباط با توده دانشجو را به شکلی مناسب فراهم می سازند، به سیستماتیزه کردن درسهای تجمعات و اعتصابات توده ای موفق اخیر به منظور استخراج الگوی مناسب جهت سازماندهی و هدایت مبارزات دانشجویی و خروج از بن بست مبارزاتی بپردازند.

3) با انقراض سیاسی و تشکیلاتی انجمنهای اسلامی و قرار گرفتن لیبرالها بر دو راهی تبدیل شدن به دنباله روشنفکری مافیای سیاسی - اقتصادی کارگزاران و رفسنجانی و یا یک فرقه ایدئولوژیک، چپ به تعیین کننده ترین عنصر ذهنی در جنبش دانشجویی بدل گشته است. بدون عروج مجدد و نیرومند چپ در جنبش دانشجویی حرکت توده دانشجویان از توش و توان خواهد افتاد. از سوی دیگر تحصیل مجدد دستاوردهای دموکراتیک در جنبش دانشجویی این بار اساساً در دل حرکت توده ای دانشجویان امکان پذیر است. بدیت ترتیب فعالین دانشجویی چپ و جنبش توده ای دانشجویان در نیاز متقابل و ناگسستی نسبت به یکدیگر به سر می برند. در این میان طرح مقوله "تشکل" از یکسو و تبدیل دانشجویان چپ به سازمان دهندگان و رهبران اعتصابات عمومی دانشجویان می تواند بمثابه دو حلقه می باشد که جز از طریق طرح وسیع و مبارزه برای خواسته های بنیادین اقتصادی، رفاهی و "صنفی" میسر نیست. بر این مبنا فعالین چپ و سوسیالیست همواره با به یاد داشتن خصایل، تواناییها و جایگاه جنبش دانشجویی و توجه به روش اعتصاب توده ای برای پیشبرد مبارزه و الزامات موفقیت آن، به جنبش دانشجویی نه بمثابه یک قوه قهریه برای انقلابی نمودن اوضاع و سرنگون ساختن حکومت که به عرصه ای برای کسب هر مومنی می نگرند. کسب هر مومنی نیز به از طریق رقابت بر سر هدایت و کنترل دالهای شانور در عرصه گفتگامی که از طرقی نظیر تعریف و تثبیت مطالبات اصلی توده دانشجویان به روایت سوسیالیستها، تثبیت اصول کار متشکل و در عین حال غیر بوروکراتیک و متکی به آگاهی و مشارکت توده دانشجویان (مساله "تشکل")، تربیت رهبران مسلح و متکی به استراتژی سوسیالیستی و ... ممکن است.

به نام آزادی

کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه اعضای هیات موسس اولین سندیکای کارگری خود را تأیید کردند.

در حالی که 42 روز از این دور اعتصابات کارگری در هفت تپه می گذرد و در شرایطی که کارگران بارها برای تشکیل سندیکا کارگری به مراجع دولتی مراجعه، رایزنی و تلاش کردند ولی از سوی مدیران برای برگزاری کنگره جهت مشخص شدن اعضای هیات مدیره همواره با پاسخ های منفی روبرو می شدند و در این میان کارگران نیز همیشه در تجمعات دوسال اخیر خود یکی از خواسته های اصلی اعتصابات کارگری هفت تپه را تشکیل سندیکا بیان کرده که بارها از سوی نهادهای امنیتی به جهت عنوان این خواسته احضار ویا تهدید شدند ودر آخرین مراجعه نمایندگان کارگری به اداره کل کار استان خوزستان مسئولین به آنها یاد آور شدند((تاسیس سندیکای هفت تپه یک خواسته قانونی است ولی چون این موضوع در جلسات شورای تأمین شوش مطرح شد هم اکنون یک میث امنیتی محسوب می گردد و اداره کار نمی تواند اعمال نظر کند))، صبح امروز کارگران شرکت کشت و صنعت نیشکر هفت تپه اعضای هیات موسس اولین سندیکای کارگری خود را تأیید کردند .

کارگران در برگیره هایی ضمن معرفی اعضای هیات موسس با امضا و اثر انگشت خود شایستگی آنان را تأیید کردند. آقایان فریدون نیکوفرد، جلیل احمدی، علی نجاتی، رحیم بسحاق، محمد حیدری مهر، قربان(رمضان) علیپور، نجات دهلی و علی شریفی افرادی هستند که از سوی کارگران این شرکت به عنوان هیات موسس سندیکای کارگری بار دیگر معرفی شدند. امروز همچنین بیش از 1500 کارگر به همراه خانواده هایشان ساعت 9 صبح از درب ورودی شرکت به سمت خیابانها و بازارچه هفت تپه شروع به راهپیمای کردند. این راهپیمایی ساعت 10.30 دقیقه با رسیدن کارگران و خانواده ها به روبروی پاسگاه انتظامی هفت تپه به پایان رسید. آنان با توقف و تجمع چند دقیقه ای در آنجا شعارهایی چون ((برادر نظامی حمایت حمایت))، ((کارگر هفت تپه ایم گرسنه ایم گرسنه))، ((این بچه گرسنه وعده سرش نمی شه))، ((معیشت زندگی حق مسلم ماست)) سر می دادند.

شایان ذکر است آبان ماه سال 86 نیز کارگران نامه ای به مدیر کل کارخوزستان نوشته و خواستار تشکیل این سندیکا شدندو سپس بیش از 2500 کارگر نامه درخواست اعضای هیات موسس را امضا کردند ولی بلافاصله چند روز پس از این درخواست افرادی که نامشان در درخواست به اداره کار به عنوان هیات موسس ذکر شده بود به همراه ابوالفضل عابدینی نصر (خبرنگار) توسط وزارت اطلاعات بازداشت شدند. واحد کارگری فعالان حقوق بشر در ایران

تا فردا

شادی مثل پرچم های گل
عشق شبیه دانه های گیاه
مهر مثل ابر آبیستن باران
و دوستی
مثل دریای خاطرات ما
از لبه ساحل شنی
که موج بر سینه ساحل بوسه می زند .
این دوستی را
در برابر آئینه هایمان
تا بی نهایت ادامه می دهیم
قطره های مهرت مثل پژواک بوسه ها
از سر شاخه های لبخند و تبسم
سر ریز می کند .
به پرتگاه بازگشتی نیست
چشم ها به دور دست
به فردا
به نور و خورشید
و قلبها گره خورده در هم
تا فردا !

شعر از منصور اسالو
رئیس هیئت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد
اتوبوسرانی تهران و حومه 1387/3/15

4) مجادلات اخیر در بین فعالین دانشجویی چپ به حملاتی از سوی برخی فعالین دارای گرایش مشخص در داخل و خارج از کشور به دانشجویان سوسیالیست و انگ و برجسب زنی و افترا به این گرایش گردید . برخی از آنها می گویند که " دانشجویان سوسیالیست " مصنوعا خلق شده اند و تنها در فضای مجازی حضور دارند . ما به آنها می گویم که دلیلی برای اثبات وجود خودمان به آنها نمی بینیم . بعد از گذشت چهار ماه از اعلام موجودیت ما مراکز نقل ما در مناطق مختلف در حال شکل گیری اند . ما تا کنون موجودیت خود را عمدتا با سلاح نقد مان به دیگران نشان داده ایم . اگر مفریان عجله نکنند ، نوبت اثبات آن از طریق نقد سلاح نیز فرا خواهد رسید . ما تلاش می کنیم گامهایمان را آرامتر اما سنجیده و محکم برداریم و عجله ای نیز برای دستیابی به یک قدرت پوشالی نداریم . دانشجویان سوسیالیست در بدترین دوران هزیمت " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " در اثر سرکوب حکومت (که کل گرایشهای چپ دانشجویی در تهران را به محاق برد) از یکسو و حماقت و بی مسئولیتی برخی از رهبران آن ، اعلام موجودیت نمود و اجازه نداد که در تیره ترین روزها راه نسل جدید چپ بی رهرو بماند . اعلام موجودیت ما در ابتدا (در بیاتیه دوم) با حسن نیت تمام - و در حالی که از چند و چون مسائل چپ در تهران خبر نداشتیم - به عنوان گرایش مشخص و منسجمی در دل جریان " دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب " صورت گرفت اما با وقوف به عمق و دامنه سیاستهای نادرست و سکتاریستی بخش محدود اما بسیار موثری از رهبران این گرایش و بی مسئولیتی فاجعه بار آنها و تداوم یافتن این سیاستها ، تصمیم گرفتیم تا برای همیشه حساب خود را از این جریان جدا ساخته و به شکلی کاملا مستقل به فعالیت بپردازیم . بر این اساس نقطه عزیمت ما به هیچ وجه خصومت با گرایش دیگری در چپ دانشجویی نبوده است اما در مسیر پیشروی خود با هدف تثبیت استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی و برقراری رژیم سوسیالیستی در آن ، بدون هراس از جوسازی و انگ زنی هوچی گران قاطعانه به از سر راه برداشتن موانع خواهیم پرداخت . برخی می گویند با قیاس کردن ما با وضعیت گرایشی دیگر در چپ دانشجویی ما را به احزابی در ایوژیسیون چپ در خارج از کشور منتسب نمایند . ما همانطور که بارها اعلام کرده ایم ضمن اعتقاد به اصل تحزب و لزوم آن برای جنبش سوسیالیستی ، فعالیت خود را حول چشم انداز مشترکی از استراتژی سوسیالیستی و نه گرایشها و تعلق خاطرهای حزبی و گروهی و افراد سازمان داده و خواهیم داد . در این راستا نسبت به تفتیش عقاید افراد برای کشف تمایلات حزبی و گروهی آنها نیز دست نخواهیم زد اما به شکلی بدون تخفیف در راه طرد و منزوی ساختن حزب و گروهی که به فعالیت ضد جنبشی و فرقه ای دست بزند و به بهای ضربه زدن به جنبش ، منافع خاصی برای خود تسهیل نماید خواهیم پرداخت (چنانکه تا کنون در یک مورد و در مورد یک حزب خاص این مساله به اثبات رسیده است) . ما به تمام رفقای چپ و سوسیالیستی که خود را در این افق استراتژیک با ما سهیم می دانند درود می فرستیم و از آنان می خواهیم که برای شکل دادن به صفی منسجم و پرشمار در راستای خطوط مبارزه طبقاتی در جنبش دانشجویی به ما بپیوندند.

زنده باد سوسیالیسم
دانشجویان سوسیالیست دانشگاههای سراسر کشور

* پیوندها *

سرمدیر نشریه : منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekargar.net
تلفن روابط عمومی سازمان
0049-69-50699530
شماره فاکس سازمان
33-1-43455804
سایت راه کارگر
www.rahekargar.net
سایت رادیو برابری
www.radiobarabari.net
سایت اتحاد چپ کارگری
www.etehadchap.org
سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
نشر بیدار
www.nashrebidar.com
نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .

* دیدگاه *

لغو کارخانگی یا پرداخت دستمزد به آن؟

سعید سهرابی

اما تا اجتماعی شدن کامل کارخانگی وبا حرکت به سوی چنین هدفی، ما باید خواهان حداقل دستمزد و مزایا برای زنان خانه دار مطابق حداقل حقوق و مزایای همه کارگران شاغل و کارگران بیکار آماده کار باشیم. بنابراین، 600 هزار تومان حداقل دستمزد و بیمه و تامین اجتماعی حق همه زنان خانه دار و حداقل سهم ماهانه آنان از ثروت اجتماعی تولید شده توسط طبقه کارگر است که دولت باید به آنان بپردازد. منیزه گزرائی

در اینکه مقوله کار خانگی، موضوع جنبش کارگری و زنان قرار بگیرد تنها می توان اعلام تعمیق این جنبشها و مکانیسم های همبستگی ارتباط هرچه بیشتر آنها را دید. این پارامتریست برای سطح و رشد این جنبشها. هیچ مکانیسم زنده ای به اندازه این موضوع نمی تواند جنبش زنان و بطور کلی جنبش آزادخواهانه رابه جنبش کارگری مربوط سازد یا رابطه این جنبشها را عیان کند. نوشته منیزه گزرائی و گسترش این بحث در سطح جنبش کارگری به این خاطر اهمیت دارد.

دلیل اهمیت موضوع آنست که طرح خواسته های روشن و ملموس و مرتبط با زندگی کارگری مشخصه ایست که در قیام 57 حضور نداشت. چنین وانمود شده بود که مشکل زندگی کارگری فقط شاه است و رفتن او بیان خوشبختی و آزادی بمعنای عام است. کسانیکه قدرت را بدست گرفتند نشان دادند که خوشبختی و آزادی آنها ربطی به زندگی کارگری ندارد و خیلی چیزها باید با شاه می رفت تا آزادی در خانه کارگر را هم بگوید، از جمله خود این نوکیسه های بقدرت خزیده. خواسته های زندگی کارگری پرچم مبارزات آن روزگار نبودند. این فضا بهشت شیدان، پوپولیست ها و کسانیکه فریب کارگران و مردم تهیدست، کسب وکارشان است. شعارهای عام که مایه ازای عملی شان مشخص نباشد، محل رخنه دشمنان انقلاب و رهایی است. از اینرو تلاش برای روشن نمودن خواسته های یک حرکت و جنبش اجتماعی از مقولات اساسی تدارک یک پیروزی است. طرح کارخانگی خارج از اینکه پاسخ منیزه را به مسئله درست یا غلط بدانیم گامی است در جهت این تدارک. بقول معروف طرح درست سوال نیمی از پاسخ مسئله است. اینها را می گویم تا اهمیت پی گیری این بحث را گفته باشم.

کار خانگی بعنوان یک معضل واقعی، مانعی است بزرگ بر سر راه رهایی زنان. برداشتن این مانع و لغو کارخانگی بطور کلی آدرسی درست برای رنجی بزرگ و پاسخی کلی به مانعی اساسی است. اگر این هدف بخواهد به عرصه مبارزات روزمره وارد شود باید بتواند ضمن حفظ راستای استراتژیک به مثابه امری عملی، خود را به وضعیت کنونی تحمیل نماید. منیزه برای این تطابق، پرچم مزد به کارخانگی را بر میدارد، در حالیکه لئوناتیو اصلی او بدرستی اجتماعی کردن کار خانگی است.

اگر بخواهیم جوانب مختلف این شعار را بررسی کنیم باید نخست کارخانگی و عواقب مصیبت بار آنرا برای عمدتا زنان خانه دار یا زنانی که علاوه بر کار بیرون ملزم به انجام تمام و کمال کارخانگی هستند بشناسیم (توجه کنید که داریم در باره سرگذشت و رنج نیمی از بشریت معاصر یعنی اکثریت زنان صحبت می کنیم).

نخست آنکه کار خانگی کاری است بدون مزد. برای جامعه ای مبتنی بر کارمزدی درک این مسئله خیلی آسان است که اگر کاری صورت می گیرد پس مزدی باید به آن تعلق بگیرد. پس تنها لازم است که آنرا بعنوان کار حساب کنند و دنبال کارفرما بگردند. عده ای از فمینیست ها مردان را صاحب کار یا کارفرما شناخته و مدعی حقوق از آنان میشدند. اما منیزه بدرستی کارفرما را دولت سرمایه داران قرار می دهد و طالب مزد از آنهاست. در جوامعی که حداقل دستمزد بر اساس حداقل معیشت خانوار تعیین میشود، کارفرما مدعیست که امرار معاش خانواده را در مزد مرد یا نان آور خانه در نظر گرفته است. فرض کنیم که این ادعا در عمل هم واقعیت داشته باشد در آنصورت سلطه نان آورخانه (مرد) سالاری) تثبیت میشود. لئوناتیو موقت منیزه اما پرداخت مستقیم به زن خانه دار از سوی دولت است.

دوما اینکه کارخانگی فقط کاری بدون مزد نیست بلکه کاریست تکراری و با دامنه ای محدود و در انزوا که عواقب وخیمی برای تکامل و رشد اجتماعی انسان دارد. کاری نیست که اکثر زنان از روی علاقه به آن

پرداخته باشند. تازه تا همانجایی که کار خانگی صنعتی شده، هنوز کاری زنانه باقی مانده است. به شغل پرستاری و تا حدودی آموزگاری، کار در مهد کودک ها و بنگاه های خدمات خانگی در کشور های «پیشرفته» نگاه کنیم. در صد قریب به اتفاق آنان زن هستند.

خواست دستمزد اما در راستای رهایی زنان از وظیفه کارخانگی قرار ندارد و رابطه اش با اهداف استراتژیک جنبش زنان همسو نیست. زیرا زنان را دستکم از چهارچوب خانه خارج نمی کند. میزانی از استقلال مالی و اهمیت اجتماعی حتما در پی دستمزد حاصل میشود اما بهیچوجه با موقعیت اجتماعی حاصل از آزادی انتخاب شغل و کار در اجتماع قابل مقایسه نیست. کارخانگی مانعی اساسی برای حضور در اجتماع و تحولات آن و ورطه ای برای پرتاب زنان بیکار است و لذا نخستین قدم موثر معافیت زنان از کار خانگی است.

اینکه چگونه این امر مهم تحقق می یابد، محتاج بحثی عمومی است. اما تا این بحث عمومی مرا تصحیح نکرده است گمان می کنم بهترین راه آن باشد که در مسیر اجتماعی کردن کار خانگی حرکت کنیم و لئوناتیو هایی بر نداریم که با این استراتژی بیگانه است. مسلما برای کسی که سوسیالیسم را تنها ما بازاری سرمایه داری می داند تمام اقدامات در چهارچوب این سیستم جنبه اصلاحی بر این سیستم دارد، ماضن مبارزه برای سوسیالیسم از اصلاحاتی پشتیبانی می کنیم که جنبش فی الحال برای الغای وضعیت کنونی امور را گسترش داده و تقویت می کند.

من تا آنجا که منیزه کارخانگی را کار حساب میکند و دولت را مسئول پرداخت هزینه های آن می داند، کاملا با او موافق هستم اما در مورد پرداخت بصورت دستمزد با او موافق نیستم زیرا همانطور که گفتیم زنان را از چهارچوب خانه خارج نمی کند. برای روشن تر کردن این مسئله باید کارخانگی را مرکب از وظایف متعدد ببینیم. روند تاریخی نشان می دهد که این امر تا آنجا که از عهده خانواده خارج شده از طریق تقسیم شدن به وظایف متعدد عمل کرده است. مثلا آموزش که روزگاری وظیفه خانواده بود امروزه به مدارس و تیمارداری تا حدودی به بیمارستانها و... منتقل شده است. با قید این ملاحظه اساسی که دولتی کردن موجب افزایش سلطه کامل دولت بر این عرصه ها شده است. بالاخص در مقوله آموزش دست دولت سرمایه دار در فکر سازی منطبق با منفعته طبقه حاکم، بی رقیب بازمانده است. درغیاب قدرت اجتماعی، نظارت توده ای بر عرصه هایی که دولتی می شوند یک ضرورت است. دولت را باید موظف کرد که هزینه ها را تامین کند مابقی کار باید حتی الامکان بعهده توده های ذریبط قرار گیرد.

ایجاد اشتغال، مراکز نگهداری از کودکان با هزینه دولت و نظارت والدین. وعده های غذایی مجانی در مدارس و محل های کار. امکانات عمومی رایگان در محل های مسکونی برای استفاده عموم از قبیل رختشویخانه ها و مجموعه های ورزشی، کتابخانه و... با امکان نگهداری کودکان. مهمتر از این ها بیمه بیکاری و بازنشستگی عموم مردم، همه آحاد مردم باید از امکان زندگی حداقل برخوردار باشند. این ها اصلاحاتی است که اگرچه زنان را از قید کارخانگی بدرجات زیادی رها می کند اما آنها را چون کارگر «آزاد» در اختیار سرمایه قرار می دهد.

بطور خلاصه لغو کار خانگی با اجتماعی شدن پاسخ می گیرد. برای تبدیل آن به پرچم مبارزه روزمره باید آنرا خواستی مرکب یا مجموعه ای از خواستها در نظر گرفت. که عمده ترین هایش می تواند از این قرار باشد: اولاً قبولاندن آن بعنوان کاری لازم در پروسه تولید با همه مشخصات این نوع کار. دوما تقیل هزینه های آن از سوی دولت سرمایه داری (تا مادام که سیستم سرمایه داری سرنگون نشده است) و پرداخت این هزینه در شکل آن نوعی از امکانات رفاهی که کارخانگی را از دوش خانواده بر میدارد. سوماً ایجاد شغل، بیمه بیکاری و بازنشستگی و حداقل زندگی برای همگان. امکان نگهداری کودکان و غذا در مدارس و محلهای کار و با نظارت و برنامه ریزی توده های ذریبط.

برای تحقق این خواسته ها در مبارزات روزمره باید خواهان پرداخت هزینه کار خانگی توسط دولت باشیم. پیش شرط چنین تحمیلی تشکل های مستقل زنان در اتحاد با جنبش کارگریست. آن جنبش کارگری که آزادی زنان را هدف بدیهی و تاریخی واز ثمرات مبارزه خود می شناسد. من در مقاله دیگری برخی جوانب این مقوله را توضیح داده ام. آن مقاله را در آدرس زیر می توان دید:

<http://www.kargaremrooz.com/IMG/pdf/0khanegi.pdf>

برگرفته از سایت: سلام دمکرات 28 خرداد 1387

* دیدگاه *

نگهبان عبوس رنج خویشیم (در حاشیه‌ی حوادث دانشگاه زنجان)

هژیر پلاسچی

وقتی در گفتگوی یکی از دانشجویان دانشگاه زنجان با رادیو برابری، روایت جمعیتی چند صد نفری را شنیدم که در هنگامه‌ی برپایی جشن سازش در سالن ورزش، سرخورده و مغموم پشت درهای سالن ایستادند و برخی از ایشان به گریه نشستند، خاطره‌ی تلخ و جانکاه در پیش چشم‌مان جان گرفت.

عصر روز دوشنبه، 22 تیر ماه 1378 و در چهارمین روز تحصن‌های اعتراضی در پی حمله به کوی دانشگاه تهران، اعضای دفتر تحکیم وحدت که در همه‌ی روزهای گذشته سعی می‌کردند هدایت اعتراضات مردمی - دانشجویی را در دست داشته باشند، اختیارات خود را به شورای منتخب متخصصین واگذار کردند. این تغییر البته به حکم رعایت اقتضانات دموکراتیک انجام نگرفت بلکه به این دلیل انجام شد که دفتر تحکیم وحدت دیگر توانایی هدایت اعتراضات را به کلی از دست داده بود. آنان تحت فشار اصلاح‌طلبان حکومتی می‌خواستند اعتراضات را تمام کنند و چنین نیز کردند.

در حالی که تریبون به طور مرتب اعلام می‌کرد از فردا هیچ تحصنی در کار نیست و در شرایطی که معترضین حاضر در دانشگاه در جنگ و گریز برای حفظ کنترل درهای دانشگاه تهران بودند، از دانشجویان خواسته شد از درهایی که هنوز قابل تردد است خارج شوند. عجیب بود که چرا یگان ویژه ضد شورش، نیروهای امنیتی و چماق‌داران هدایت شده‌ی موسوم به «گروه‌های فشا» درست در همان روزی در صحنه حاضر شدند که تریبون رسمی دفتر تحکیم وحدت خواستار پایان تحصن‌های زنجیره‌ی اعتراضی بود. آنچه که دلیل این هزمانی بوده است البته هنوز معلوم نیست. باید اسناد و مدارک مذاکراتی که در بالاترین مراجع قدرت در حال انجام بود به دست آید تا معلوم شود چه اتفاقی رخ داده بود. اما مسلم است که حاکمیت در موضع ضعف قرار گرفته اینک تصمیم داشت تعرض کند و این البته به این دلیل بود که اصلاح‌طلبان حکومتی و پدران معنوی دفتر تحکیم وحدت در میان ایشان که تنوری «فشار از پایین و چانه‌زنی از بالا» راهنمای عملشان بود هم، دیگر ادامه‌ی تحصن را صلاح نمی‌دانستند.

حاکمیت برای حفظ خود یکپارچه شده بود و می‌توان حدس زد که اعضای دفتر تحکیم وحدت تحت چه فشاری بوده‌اند تا «بساط» تحصن را جمع کنند. تا اینجا ماجرا اما مسئله‌ی نیست و یا لاف‌اگر باید یقه‌ی کسی را گرفت و از او خواست که پاسخ بدهد، یقه‌ی آهاری اصلاح‌طلبان حکومتی در دولت و مجلس و احزاب پدرفرموده‌ی اصلاح‌طلب مناسب‌تر و واجب‌تر است.

اصلاح‌طلبان حکومتی که در روزهای اول آغاز تحصن‌های اعتراضی لاید برای «چانه‌زنی در بالا» سخنرانی‌های آتشین می‌کردند و در روزنامه‌هایشان لحظه به لحظه‌ی تحصن‌ها را گزارش می‌دادند به ناگه عقب نشستند و دانشگاه را رها کردند تا دریده شود. آنها البته تلاش کردند بازوی اجرایی‌شان در دانشگاه را که هنوز تا فصل دوری از قدرت چند سالی فاصله داشت، از گزند بلا برهاند و چنین کردند.

نتیجه‌ی چنین رفتاری را امروز همه‌ی ما می‌دانیم. هیچ کس به دلیل حمله به کوی دانشگاه محکوم نشد و انگار حمله‌کنندگان به یکباره از آسمان فرود آمده و بعد از انجام «وظیفه» غیب شده بودند. نیروهای امنیتی در اطراف کوی دانشگاه و دانشگاه تهران کمین‌های دنباله داری ترتیب دادند تا هر کسی را که به نظر «مشکوک» می‌آمد بازداشت کنند. بسیاری از دانشجویان و شرکت‌کنندگان در تحصن‌های روانه‌ی بند شدند و آتانی که دورترین نسبت‌ها را با کل مجموعه‌ی حاکمیت به خصوص اصلاح‌طلبان حکومتی داشتند، تحت فشار قرار گرفتند تا با اعتراف به «هدایت اغتشاشات» جلوی ضربه خوردن مجموعه‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی و نیز دفتر تحکیم وحدت به مثابه‌ی بازوی اجرایی ایشان در دانشگاه گرفته شود. قاتل تنها کشته‌ی رومن اعلام شده‌ی حوادث کوی دانشگاه تهران، عزت ابراهیم‌نژاد هنوز ناشناخته مانده است. شورای منتخب متخصصین بعد از چندی تحت فشار همان مراجع قدرت اعلام انحلال کرد و کمیته‌ی تحقیق و تفحصی که تنها عطیه‌ی اصلاح‌طلبان حکومتی به جنبش دانشجویی بود با انتشار گزارشی ابر، نیمه‌کاره و دروغ پردازانه قضیه را به نفع مجموعه‌ی حاکمیت فیصله داد.

و اما آن تصویر دردآور در همان دوشنبه‌ی کذابی در ذهن من ثبت شد. در آن هنگامه‌ی بی‌که اعلام شد همه دانشگاه را ترک کنند، در همان لحظات اولیه برخی از سران دفتر تحکیم وحدت که لابد از پشت پرده بیش از ما خیر داشتند درون آمبولانس‌هایی که برای انتقال مجروحین به درون دانشگاه آمده بود، مخفی شدند و هنوز هم دانسته نشده است که چگونه از میان آن همه نیروی امنیتی و ضد شورش که دانشگاه تهران را در محاصره‌ی خود داشتند، گذشتند. ما، جمع پراکنده‌ی کوچکی در درون دانشگاه گرفتار آمده بودیم و تنها در شمالی دانشگاه تهران در کنترل دانشجویان مانده بود. دیگر چیزی برای مقاومت باقی نمانده بود. دانشگاه در مقتل مصلحت‌اندیشی‌های متمسح از دستهای اصلاح‌طلبان حکومتی ذبح شده بود. آن جمع کوچک از در شمالی خارج و در خیابان‌های اطراف دانشگاه پراکنده شد. بسیاری از ما همان شب در حالی که گنگ و سرخورده در به در کوچه پس کوچه‌های اطراف دانشگاه بودیم، بازداشت شدیم و برخی توسط مردمی که از آن منطقه گذر می‌کردند نجات یافتیم. خود من بعد از سه بار بازداشت و رهایی که به واقع شبیه معجزه بود، توسط جوانانی که هنوز هم نمی‌دانم چه کسانی بودند اما از بوی تند عرق و ساک‌های ورزشی‌شان می‌شد حدس زد از باشگاهی ورزشی روانه‌ی خانه‌اند، از محاصره‌ی محاصره خارج شدیم تا دو هفته بعد و این‌بار به عنوان یکی از رهبران «اغتشاشات» بازداشت شوم. تصویر آن گریه‌های یاس‌آور پشت در سالن ورزش دانشگاه زنجان من را به یاد تصویر آن دربه‌دری‌های جانکاه در کوچه پس کوچه‌های اطراف دانشگاه تهران انداخت.

در دانشگاه زنجان چه گذشت؟

قصد تجاوز حسن مددی، معاون دانشجویی دانشگاه زنجان به یک دختر دانشجو، که درست به اندازه‌ی خود تجاوز کثیف و نکبتی و نفرت‌آور است، سرآغاز سلسله تجمع‌هایی شد که طی آن دانشگاه زنجان به میدان اعتراض آمد.

در فصلی که حاکمیت گمان می‌کرد با سرکوب و تعقیب و تطبیق و اخراج فعالان دانشجویی، دانشگاه را برای همیشه وادار به سکوت کرده است، دانشگاه زنجان در کنار پاره‌ی دانشگاه‌های معترض دیگر مانند سپهد تبریز و دانشگاه شیراز و تربیت معلم کرج و بوعلی سینای همدان به مثابه‌ی خونی در رگ‌های خشکیده‌ی فعالیت‌های دانشجویی به میدان آمد.

دانشجویان دانشگاه زنجان در اعتراض به آدمی‌ستیزانه‌ترین رفتار مدیریت تحت امر دولت «اصولگرا» و برای دفاع از حرمت دانشگاه دست به تحصن زدند و دانشگاه را به تسخیر خود درآوردند.

خواسته‌های دانشجویان معترض را می‌توان دو دسته دانست. اول: خواسته‌هایی چون «تعلیق دو روزی امتحانات دانشگاه و تعلیق موقت روزهای آتی در صورت ادامه‌ی تحصن» و یا «برکناری بی‌قید و شرط حسن مددی» که در طول تحصن و خودبه‌خودی متحقق می‌شد. طبیعی بود که در آن هنگامه‌ی که هزاران دانشجوی دانشگاه زنجان، دانشگاه را در اختیار خود گرفته‌اند و هیچ‌کس حق ورود به محیط دانشگاه را ندارد، امتحانی در کار نباشد و نیز معاون دانشگاه که فیلم رسوایی ننگ‌آورش در تمامی شبکه‌های اینترنتی و ماهواره‌ی پخش شده است دیگر نتواند به دانشگاه بازگردد.

دوم: خواسته‌هایی چون «مخفی ماندن هویت دختر قربانی حادثه‌ی غیراخلاقی شنبه، 87/3/25 و عدم پیگرد قانونی چه در دانشگاه و چه در مراجع قضایی»، «پایان گرفتن برخوردهای حراست با دانشجویان در محیط دانشگاه و خوابگاه‌ها و تعویض رییس حراست»، «بررسی مجدد همه‌ی پرونده‌های کمیته‌ی انضباطی در دوره‌ی دبیری حسن مددی»، «پایان گرفتن برخوردها با تشکل‌ها و کانون‌ها و نشریات دانشگاهی و قومیتی» و تاکید بر این‌که «به هیچ عنوان برخوردی با متخصصین چه در طول دوران تحصن و چه پس از آن صورت نگیرد». خواسته‌هایی که حتا تحقق برخی از آنها پیروزی بزرگی برای دانشجویان محسوب می‌شد. دانشجویان دانشگاه زنجان این فرصت را داشتند که علاوه بر بازگشایی تشکل‌ها و نشریه‌های توقیف شده‌ی خود یک فرصت دیگر برای بازگشت دانشجویانی که به دلایل سیاسی و نیز به بهانه‌های «اخلاقی» اخراج و تعلیق شده‌اند، فراهم آورند. آنها می‌توانستند با بهره‌گیری از تحصیل خواهی‌شان به وزارت علوم پرونده‌ی دانشجویانی را که معاون متخلف دانشگاه در مقام دبیر کمیته‌ی انضباطی موجبات اخراج و تعلیق آنان را فراهم آورده است، زیر نظر نگاه حساس شده‌ی رسانه‌های جمعی و نهادهای مردم پایه بازخوانی کنند و نشان دهند که مدیریتی از آن دست که حالا چنین رسوا شده، چگونه با اعمال سلیقه‌های شخصی و سیاسی به سرکوب فعالان دانشجویی پرداخته است.

از همه مهم‌تر آنان می‌توانستند با دفاع از امنیت دختری که شجاعانه و بی‌هراس از آنچه می‌توانست «رسوایی» و «بدنامی» تلقی شود، اخاذی جنسی معاون دانشگاه زنجان را افشا کرده بود، در واقع از نوعی «رفتار» انسانی و اعتراضی دفاع کنند. و نیز با حفظ امنیت دانشجویانی که در جمعیتی چند هزار نفری در تحصن‌های اعتراضی شرکت کردند، موجب شوند بدنه‌ی دانشگاه طعم پیروزی بدون پایانی تراژیک را بچشد. آنان می‌توانستند موجب شوند بدنه‌ی دانشگاه با فعالان دانشجویی آشتی کند تا «جنبش دانشجویی» بتواند به واقع تبدیل به «جنبش» شود.

این همه اما نشد و از همه بدتر دختر افشاگر آن حادثه بازداشت شد چرا که اعضای شورای تحصن متشکل از نمایندگان بسیج دانشجویی، انجمن اسلامی و شورای صنفی دانشگاه زنجان، تحت هدایت پاره‌یی از اصلاح‌طلبان حکومتی و به طور مشخص سعاده نصیری، نماینده وابسته به حزب اعتماد ملی زنجان در مجلس هشتم و نیز شیخ رحمت‌الله بیگلری، مسؤل این حزب در استان زنجان تن به سازش دادند. آنها در شرایطی اعلام می‌کردند کلیه‌ی خواسته‌های دانشجویان پذیرفته شده است و دانشجویان را در ضیافت سازش به شادی می‌خواندند که از میان خواسته‌های آنان تنها برکناری مددی تحقق یافته بود.

خود آیا به دو حرف تابتان هست؟

پس از تجمع 30 مهر 1386 در پلی‌تکنیک، مهدی عربشاهی، عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت و از قضا دانشجوی سابق دانشگاه زنجان در مطلبی با عنوان «درپایه ضرورت رعایت اخلاق سیاسی» به رفتار بخشی از فعالان چپ دانشجویی که آن را «غیر اخلاقی» می‌دانست، اعتراض کرد. من نیز در پاسخی با عنوان «ما از پی‌ری پای باد نمی‌رویم» تلاش کردم ابتدا نشان دهم که پاره‌یی از آن رفتارها به تعبیر عربشاهی غیر اخلاقی و به تعبیر من غیرمؤکراتیک نیست و بعد هم با پذیرفتن پاره‌یی دیگری از انتقادهای اول توضیح دادم که چرا دوستان دفتر تحکیم وحدت نمی‌توانند ادعای دفاع از رفتارهای «اخلاقی» را داشته باشند و بعد هم توضیح دادم که چنان‌که عملی تنها از سوی یک طیف از نیروهای چپ دانشجویی انجام شده و کسی حق ندارد به سبب رفتار فعالان یک طیف مشخص، همه‌ی نیروهای چپ را مورد نقد قرار دهد. بعد از این بود که تلاش کردم توضیح دهم جدال‌هایی از این دست، جدال بر سر جنبشی ناموجود است که هیچ اثری از حضور بدنه‌ی دانشگاه در آن دیده نمی‌شود.

اینک اما عملکرد سازشکارانه‌ی اعضای انجمن اسلامی دانشگاه زنجان درست در زمانی‌که به جنبش دانشجویی ضربه زده است که یک دانشگاه و هزاران دانشجو در مقابل قدرت حاکم ایستاده بود.

در این میان البته حساب اعضای بسیج دانشجویی به عنوان نهاد حامی و وضعیت موجود در دانشگاه‌ها روشن است و تکلیف اعضای سازشکار شورای صنفی را نیز خود دانشجویان اگر بخواهند روشن خواهند کرد. اما گمان می‌کنم اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت در مقابل عملکرد بخشی از نیروهای زیرمجموعه‌شان باید پاسخگو باشند و در مورد آنچه که در دانشگاه زنجان رخ داده است، توضیح دهند. نمی‌توان با شعار دادن و پنهان شدن پشت اخبار دروغین آنچه را که در واقع رخ داده است، پنهان کرد. آثانی که سنگ رفتارهای «اخلاقی» را به سینه می‌زدند باید توضیح دهند که در مقابل تکه پاره شدن پلاکاردهای فعالان دانشجویی چپ دانشگاه زنجان از سوی اعضای انجمن اسلامی چه برخوردی خواهند داشت؟

آنها باید پاسخ دهند چگونه رفتار اعضای انجمن در سپردن سرنوشت تحصن هزاران دانشجو به دست اصلاح‌طلبان حکومتی و تازه یکی از محافظه‌کارترین جناح‌های آن را توجیه می‌کنند؟

آنها باید پاسخ دهند نتیجه‌ی سرخوردگی دانشجویانی که چندین روز زیر تیغ آفتاب و در تاریکی و سرمای دانشگاه بیابانی زنجان پای تحصن ایستادند چگونه داده خواهد شد؟

آنها باید پاسخ دهند ابرتر کردن اعتراضات دانشجویی توسط اعضای انجمن اسلامی دقیقاً به نفع چه کسانی تمام شده؟ و نقش اعضای انجمن اسلامی در انجام این خدمت به نهادهای سلطه تا چه اندازه آگاهانه بوده است؟

آنها باید پاسخ دهند چرا در جلسیه‌ی که اعضای انجمن اسلامی جشن سازش برپا کرده بودند و با امضا گرفتن از دانشجویان تلاش می‌کردند عملکرد سازشکارانه‌ی خود را توجیه کنند، اجازه ندادند دانشجویانی که مخالف پایان دادن به تحصن بوده‌اند، و از جمله دانشجویان چپ دانشگاه زنجان سخن بگویند؟ و این شکل از رفتار تا چه اندازه «اخلاقی» است؟

آنها باید پاسخ دهند اینک که در پی سازش شیدانه‌ی اعضای انجمن اسلامی و در نتیجه، بازداشت دختری که اخذی جنسی مددی را افشا کرده بود دیگر هیچ دختری جرات نخواهد کرد عملی این چنین را افشا کند، چقدر احساس «پیروزی» می‌کنند؟ و آیا هنوز مدعی می‌شوند که همه‌ی خواسته‌های دانشجویان پذیرفته شده است؟

و بیش از همه بسیار دوست دارم بدانم اگر یکی از آنها را در مقابل دختری که چند روز را در سلولی لایب نمود در بازداشتگاه گذراند، قرار دهند چه پاسخی برای گفتن دارد؟

در همان مطلب «ما از پی‌ری پای باد نمی‌رویم» نوشته بودم: «ما چپ‌ها، لااقل بخشی از ما چپ‌ها بر اساس باورهایمان و نه برای خوشامد دوستان تحکیم وحدت، می‌توانیم پیکان انتقاد را به سمت اردوگاه چپ بچرخانیم اما آیا عربشاهی و دوستان لیبرال توان این را دارند که لبه‌ی تیز نقدشان را به سوی اردوگاه راست بگردانند؟ و این البته هنوز پرسشی باقی‌ست که پاسخ نگرفته است. 3 تیر 1387 - برگرفته از سایت: درک حضور دیگری

.....

گلگشت بزرگداشت و حمایت

بویره از مبارزات کارگران هفت تپه

گلگشتی روز 1387/3/24 تحت عنوان بزرگداشت اعتصابات کوره پزخا نه‌ها در سال 1338 و حمایت از اعتصاب کارگران هفت تپه توسط شورای همکاری تشکل‌ها و فعالین کارگری برگزار شد.

در این گلگشت طی مراسمی سخنرانی‌های توسط نمایندگان برخی از گروه‌ها و افراد شرکت کننده از جمله خاتم صفرزاده و آقایان محمودصالحی، آیت نیافر، وفاداری و نماینده شورای زنان سندج و تعدادی از شرکت کنندگان در رابطه با مشکلات کارگران بخصوص کارگران اعتصابی هفت تپه و اعتصاب کارگران کوره پزخانه‌ها به سمع و نظر شرکت کنندگان رسید. در این سخنرانیها به ضرورت همبستگی کارگران و فعالین در جهت بر طرف کردن موانع و حمایت‌های همه‌جانبه از کارگران اعتصابی تاکید شد و به ضرورت ایجاد صندوق اعتصاب، و کمپین حمایتی از اعتصاب کارگران هفت تپه اشاره گردید. در پایان سخنرانی‌ها با توجه به بیان مشکلات و موانع موجود در مقابل جنبش کارگری ضمن تاکید مجدد بر همبستگی هرچه گسترده‌تر و حمایت‌های عملی توافق شد که بیانیه مشترکی در حمایت از کارگران هفت تپه توسط گروه‌های شرکت کننده امضاء و صادر گردد.

در ادامه مراسم سرود و آوازهای زیبای اجرا شد. پس از صرف ناهار طبق برنامه گلگشت جلسه‌ای با عنوان بحث آزاد که حدود یک ساعت ادامه داشت به پیشنهادهای صندوق اعتصاب، صندوقهای حمایتی و کمپین حمایتی از اعتصاب کارگران هفت تپه اختصاص یافت و در پایان بحث پیشنهادهای ارائه شده تاکید بر ادامه بحث‌ها در فرصت‌های بعدی شد، بنابراین با توجه به اینکه اصل پیشنهادها مورد قبول گردید اما جمع بندی مشخصی ارائه نشد بلکه بحث‌ها بازماند.

ساعت 4 بعد از ظهر پایان گلگشت اعلام گردید و شرکت کنندگان محل برگزاری را به قصد برگشت ترک کردند. با توجه به نظر خواهی از شرکت کنندگان تمامی آنها رضایت خود را از برگزاری و روند آن اعلام کردند.

شورای همکاری تشکلها و فعالین کارگری 1387/3/24

.....

بقیه : آمریکا: زمایش اسرائیل ظاهرا علیه ایران بود

ماجراجویی‌های نظامی در اطراف ایران

طی سه دهه گذشته اسرائیل مجبور شد که به طور یکجانبه به مراکز هسته‌ای احتمالی در خاور نزدیک حمله کند. در سال ۱۹۸۱ آنها به راکتور اتمی در عراق حمله ور شدند چرا که اسرائیلی‌ها بر این باور بودند که صدام حسین در حال انجام برنامه اتمی نظامی است. در ماه سپتامبر سال گذشته نیز نیروی هوایی اسرائیل به ساختمانی در سوریه حمله کرد که به گفته مقامات دولت آمریکا در آن راکتور اتمی که با کمک کرده شمالی احداث شده بود، وجود داشت.

کارمندان پنتاگون می‌گویند که نیروی هوایی اسرائیل معمولاً مانورهای گسترده‌ای را در اوانل تابستان انجام می‌دهد که اغلب بر فراز دریای مدیترانه و یا بر فراز میدان تیری در ترکیه است. اما در این بار در این مانور تعداد بیشتری هواپیما شرکت کرده و در برنامه تمرینی آنها عملیات امداد رسانی طولانی و در شرایط جنگی در نظر گرفته شده بود.

یک مقام پنتاگون تاکید کرد: آنها این تمرینات را بارها تکرار می‌کنند که در صورت لزوم آمادگی آن را داشته باشند، آنها هیچ گزینه‌ای را حذف نمی‌کنند.

سایت روشنگری در این مورد می‌نویسد:

دستگاه تبلیغاتی رژیم اسلامی درست مانند رژیم اسرائیل مدعی است که تحریم‌ها بر ایران اثر ندارد. در حالی که آثار تحریم‌ها به شکل گران و تورم طاقت فرسا، افزایش احتکار و کمبود برخی از مایحتاج عمومی، مردم را سخت تحت منگنه قرار داده است. بخش اصلی درآمدهای ایران حاصل فروش نفت و گاز است. تاکنون با اتکا به همین درآمدهای نفتی بوده است که دولت با واردات شدید در مقابل قحطی و کمپانی شدید کالاهای مقابله کرده است. تحریم نفت و گاز شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را خواهد بست و این در کشوری که تولید داخلی بسامانی ندارد و مافیاهای غارتگر حاکم بر اقتصاد و سیاست زمینه‌های تولید داخلی را هم به خاطر قاچاق و دلالی به نابودی کشیده اند، ضربه فجیعی به مردمی وارد می‌کند که بدون آن هم تحت فشار شدید هستند. کارگرانی که ماههاست حقوق نگرفته‌اند، معطلانی که مطالبات معوقه خود را هنوز دریافت نکرده‌اند، بازنشستگانی که حقوق شان پرداخت نمی‌شود، و بطور کلی همه اقشار تهیدست و زحمتکش کشور قربانیان رده اول تحریم بخش انرژی ایران خواهند بود. مردم ایران هیچ نفعی در ادامه کشاکش بر سر پرونده هسته‌ای ندارند. کار، بهداشت و درمان، آموزش و زندگی سالم حقوق مسلم این مردم است که از جمله فدای ماجراجویی‌های رژیم در زمینه هسته‌ای و فدای حفظ بقا و موجودیت نامشروع و ارتجاعی آن شده است

.....